



رهائی

سال دوم ، شماره ۷۱
پنجشنبه ۲۷ فروردین ماه ۱۳۶۰
به شماره ۳۰ ریال

در این شماره:

- "جنگ و صلح" به روایت جمهوری اسلامی
- اول اردیبهشت ، روزی که دانشگاه در خون نشست
- "انقلاب فرهنگی" جمهوری اسلامی
- ابزار فرهنگی سرکوب و استثمار
- جنبش دانشجویی در دو سال گذشته
- فدائیان اسلام (۹)
- در حاشیه رویدادها

“جنگ و صلح”

به روایت جمهوری اسلامی

با بیای مذاکرات هیئتهای مختلف صلح، تها درونی حاکمیت چنانچه پیش بینی میشد مجدداً اوج گرفته و حجاب اسلامی امام بر این جدالها به کنار زده شده است. در حقیقت اگر تصویری جز این میشد خطا بود زیرا در شرایط اجتماعی مولود تضادها تغییری حاصل نشده بود و طبیعی بود که فرمایشات پیامبرگونه‌ی امام با آنکه در محدوده‌ی مقتضیات و ظرف زمان شرف صدور یافته بجز “مقلدین عزیزی” که قبلاً از آنها نام بردیم کسی را قانع نخواهد کرد. جدالهای درونی حاکمیت فقط در مقابل مبارزات طبقه‌ی کارگر و سایر زحمتکشان میتواند تحت الشعاع وحدت آنان قرار گیرد. در شرایطی که متأسفانه علی‌رغم ناراضایی عمومی، طرفداران طبقه‌ی کارگر و سایر زحمتکشان نتوانسته‌اند آنرا جهت دهند، نتوانسته‌اند حتی بطور واقعی بنا آن پیوند بزنند و بنا بر این بدیل واقعی اجتماعی نشده‌اند، جناحهای درون حاکمیت خود را در مبارزه برای کسب قدرت فائقه آزاد میبینند و از مقابله‌ی آشکار با هم هراسی ندارند. در حقیقت چرا آقایان بنی صدر و بهشتی در مقابل هم کوتاه بیایند در حالی که قدرت بالفعلی در مقابل هر دو وجود ندارد. زما-

نیکه نه تنها عناصر این دو جناح بلکه اکثریت نیروهای سیاسی دیگر نیز در اردوی این یا آن قرار گرفته‌اند و از تشکیل یک صف مستقل با بدیل مرفی و انقلابی ناتوان مانده‌اند، طبیعی است که اینها خود را تک‌تازان میدان بدانند و برای دیگران تریه هم خرد نکنند بطور مسلم اینها در جدالهای کنونی خود به آنچه نمی‌اندیشند (و اگر هم می‌اندیشند برایشان در حال حاضر تعیین کننده نیست) بهره‌برداری نیروهای چپ و انقلابی است. و این درست نقطه‌ی ضعف ماست. ما از این مسایل در گذشته بهره‌برداری نکرده‌ایم، یک بدیل نیستیم و براه بدیل شدن هم نمیرویم و اینهمه فرصت مناسب را از دست میدهیم. اینرا نه تنها خود ما، بلکه طبقه‌ی حاکمه هم دریافته است. اینرا نه تنها طبقه‌ی حاکمه، بلکه توده‌های مردم نیز دریافته‌اند. به جمعیت پشت سر هر یک از این جناحها نگاه کنید و قضاوت کنید.

بهر حال آنچه پیداست اینست که شمشیرها مجدداً از زو بسته شده‌اند. هنوز چند روزی از “فرمان پیامبرگونه‌ی امام” نگذشته بود که آقای موسوی اردبیلی اظهار داشت که پیرونده‌ی اتهامات به رئیس جمهور در مورد وقایع ۱۴ اسفند بسته نشده و مراحل قانونی آن پییموده خواهد شد و به شکایات قربانیان (چماق بدست؟) رسیدگی خواهد گردید. روزنامه‌های ارگان این دو جناح ها در عین تجلیل از فرمان

امام در حفظ وحدت، و درست در همان صفحاتی که از الهام بخشی فرمان سخن میگفتند از پرخاش به یکدیگر و جنگ و دندان نشان دادن خودداری نمیکردند. در همین زمان اولین اقدام نظامی موفقیت آمیز ایران علیه عراق توسط چندین فانتوم قهرمان (۱۰) عملی شد و این سؤال مطرح گردید که مگر آواکسهای آمریکایی که تاکنون به ادعای رژیم گویا فقط به عراق خبر میداده‌اند اینبار خواب بوده‌اند و یا اینکه مطلقاً در “خواب نما”یی دیده‌اند. و ایضا مطرح شد که آیا لوازم بدکی الکترونیکی فانتومهای قهرمان نیز توسط ریخته‌گران ماهر ایرانی ساخته شده است و یا اینکه مهارت را در جاهای دیگر باید جستجو کرد.

بهر حال پرده‌های اخیر این جدال - توقیف روزنامه‌ی میزان و اعلام جرم بنی صدر علیه رجایی و بهزاد نبوی و... (با سه ماه تاخیر!) - ظاهراً همزمان با زمینه‌ی مشترک و توافقی گردانندگان دو جناح در ضرورت “صلح شرافتمندانه” انجام میگردد و بنظر میرسد که در اساس این توافق تغییر اساسی بوجود نیامده است. آنچه بنابر این مطرح میشود اینست که:

۱- آیا اختلافات نظری در زمان

برقراری صلح ایجاد شده است؟ آیا موفقیت حمله‌ی نظامی ایران و دوستان ایران (؟) تغییری در اوضاع بوجود آورده است و این امر منجر به اتخاذ تاکتیکهای متفاوت از طرف دو جناح شده است؟

۲- آیا جناحهای حاکمیت تصور میکنند که تشدید جدالهای آنها به امر جنگ و صلح لطمه‌ای نخواهد زد. و این مسأله‌ی بسیار مهمی است که جواب آن هم در شناخت ماهیت جناحها، هم در فهم کم و کیف وابستگیهای آنها و هم در پیش بینی حرکات آینده‌ی آنها بسیار مهم خواهد بود. چرا سردمداران این دو جناح تصور میکنند که میتوانند علیه هم اعلام جرم دهند و یکدیگر را به پای میز محاکمه بکشانند و در عین حال در انجام امری به اهمیت صلح توافق داشته باشند و حادثه‌ی مسایل را به کمک هم حل کنند؟

۳- و بالاخره مسأله‌ی وجود مشیهای مختلف در درون هر یک از جناحها - جناحهای فرعی - مطرح میشود. ما در رهایی ۶۷ در همین رابطه اشاره کردیم که:

“جنگ ایران و عراق با همه‌ی فوایدی که برای جناحهای حاکم داشت اکنون بصورتی درآمده است که اگر نه تمامیت این جناحها، لاقلاً بخشهایی از هر یک را با ادامه‌ی خود مضطرب میکند.”

بهر حال آنچه از این جدالها با هر انگیزه و دلیلی عاید مردم میشود دو جنبه میتوانست داشته باشد. جنبه اول همانطور که مکررا توضیح داده شده است امکان بهره‌برداری نیروهای متروقی، افشاء هر دو جناح، ارائه‌ی بدست‌آورد اجتماعی و بسیج زحمتکشان است. جنبه‌ای که متاسفانه مورد توجه جدی نبوده است و وظیفه‌ی یکایک ماست که تحقق آنرا میرمترین و واقعی‌ترین وظیفه‌ی خود بدانیم. در غیر اینصورت شاهد کارکرد انحساری جنبه‌ی دوم جدال هستیم که بخصوص در صورت ادامه‌ی جنگ چیزی جز خرابی و کشتار، فقر و آوارگی برای زحمتکشان جامعه بوجود نخواهد آورد. طبقات حاکم جناح‌ستار ایران و عراق جنگی را به زحمتکشان دو کشور تحمیل کردند که در آن جناح خصوصیت هم‌بندی استثمارگران است چیزی جز منافع خود مد نظر آنها نبوده است. هر یک از آنها کوشیدند که بخشهایی از نیروهای سیاسی را تحت عنوان کذابانه‌ی دفاع از میهن در این جدال بر سر قدرت بکشانند. اگر در ابتدا آنچه از طرف ما و بخش دیگری از نیروهای چپ‌عنوان میشد برای عده‌ای تجربتا ثابت نشده بود امروز باید برای هر کس که میتواند ببیند روشن شده باشد که جنگی کثیف و ناعادلانه و بی‌فرجام بر زحمتکشان دو کشور تحمیل شده است. باید این مسأله روشن شده باشد که کسانی که تحت عنوان "دفاع از میهن" به کمک طبقه‌ی حاکم شتافتند صرفا هیزم کسان جهنم بودند و این امر همانقدر برآی اینسوی مرز صادق است که برای آنسوی مرز. باید این مسأله روشن شده باشد که آنهایی که تحت همین عناوین کذابانه آب‌بر آتش مبارزات طبقاتی میریختند پشت‌کنندگان به منافع توده‌ها، همکاران طبقات حاکم و خائنین به منافع طبقه‌ی کارگر بودند. اگر کسانی محتاج به تحریه‌ی شخصی بودند این تحریه اکنون در اختیار آنهاست. این جناحها، جدال آنها، جنگ آنها، صلح آنها همه چیز اکنون روشن تر از روز در مقابل چشمهاست. شناخت این مسائل واجب است اما مهمتر از شناخت، عمل بر مبنای آنست. عمل مشخص امروز ما و همه‌ی ما پیدا کردن زمینه‌های مشترک و اقدام بر سر آن مبنای جهت‌تبدیل شدن به بدیل واقعی اجتماعی، جهت موثر شدن وسیع در حرکات اجتماعی و جهت نه تنها محسوب شدن بلکه تعیین‌کننده شدن در مسیر وقایع است. امید آنکه منافع متصور لحظه‌ای ما این مسأله‌ی حیاتی را تحت‌الشعاع قرار ندهد و بیش از این صرفا شاهد و مفسر این امر نباشیم که چرا جناحهای حاکم صلح یا جنگ میخواهند. این توده‌های مردم هستند که محروم و کشته میشوند، این توده‌های مردم هستند که تحت عنوان جنگ در کارخانه‌ها و مزرعه سرکوب و استثمار میشوند، و این توده‌های مردم هستند که باید حاکم بر سرنوشت خود شوند. جهت واقعی توده‌ها با ماست. بکوشیم شایسته‌ی پیوند با آنها باشیم.

این اظهار بخاطر وضوح با این امر بود که هم در اردوی بنی صدر و هم در جناح حزب جمهوری اسلامی منافع اقتصادی و سیاسی متفاوتی وجود دارد که اتحاد روزه‌های متفاوتی را میطلبد. در این زمینه در حزب جمهوری اسلامی علیرغم وحدت‌سازی آن گرایشهای متفاوت و شبهه‌های مختلف در مورد مسائل گوناگون اجتماعی، از گذشته‌ها نیز وجود داشته است. این امر قسما مربوط به ترکیب اعضاء حزب، به تضاد منافع اقتصادی و سیاسی رهبری حزب با پایه‌های حزبی و از آنجا اختلاف فاحش بین آنچه رهبری در ظاهر میگوید و آنچه که در باطن میخواهد است و قسما نیز مربوط به در حاکمیت بودن حزب و فاصله میان تخیلات و توهمات (مکتب) و واقعیات سخت‌زمینی است. قراهای پشت‌پرده رهبری در یک حزب با پایه وسیع بلافاصله به

زبان واقعیت ترجمه نمیشود و توده‌های متوهم و بی‌خبر از قرار و مدارها تا مدت‌ها به ادامه‌ی مشی گذشته میپردازند.

علاوه بر اینها تاثیر عناصری مانند آیت الله منتظری‌ها را که ناتوان از دیدن واقعیات سخت هستند باید در نظر داشت. افرادی نظیر منتظری در بهترین حالت در چنان عالم خود ساخته‌ای از زیبایی متحقق کردن اسلام عزیز هستند که گویی در این قرن زندگی نمیکنند. تا آنجا که این عوالم بخود آنها مربوط میشود زبان و ضررش متوجه کسی نیست اما هنگامیکه به عرصه‌ی سیاست مربوط میگردد برای همه و حتی در مواردی برای حزب وفادار به آنها - فاجعه انکسر میشود. ایشان میخواهند در گریلا اگر بشوند، صحابه، لااقل شام بخورند و با "یک فروند هواپیما" حکومت جهانی اسلامی را برقرار کنند. رویایی شیرین اما گاه مزاحم است.

و بالاخره باید به نکتی مهم و شاید بسیار مهم پشت‌پرده‌ای اشاره کرد که در قاموس بلسمی به آنها عوامل مخرب (آژان پرووکاتور) میگویند. معروفترین این چهره‌ها کسانی مانند آیت و پرورش هستند. ولی اینها احتمالا مهمتر بن نیستند. بسیاری از مطلعین در نحوه‌ی شروع و ادامه‌ی جنگهای کردستان و جنگ ایران و عراق به نقل خامی آیت الله خامنه‌ای اشاره میکنند و ایشان را "خدای نخواست" در این زمره می‌شمارند. ما از کم و کیف این قضایا مطلع نیستیم و با وجود مشاهده‌ی مرموز بودن بسیاری از حرکات وی - حتی در کادر منافع متصور حزب جمهوری اسلامی - نمیتوانیم قضاوت قطعی کنیم. با اینهمه این نکته را مسلم میدانیم که بسیاری از اقداماتی که در گذشته انجام گرفته و نارضایتی‌هایی ایجاد کرده است که با هر معیار و در هر مقیاسی حتی به ضرر جناح حاکم بوده است صرفا با توسل به سفاقت آنها قابل توضیح نیستند. در این زمینه‌ها بنظر ما نقلی "عوامل مخرب" درونی را بهیچوجه نمیتوان نادیده گرفت.

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

اول اردیبهشت

روزی که دانشگاه در خون نشست...

سال گذشته در چنین روزهایی لشکر اوباش و قداره بندان رژیم جمهوری اسلامی تحت لوای نوم " انقلاب فرهنگی " دانشگاه ها و مراکز علمی سراسر کشور را بخون کشیدند . سنگرهای آزادی یک سال پیش در جنبر روزهایی عرصه مبارزه قهرمانانه دانشجویانی بود که با تمام قوا در مقابل لشکر چهل و پنج مائیدگی مقاومت کردند تا بدانجا که " رئیس جمهور منتخب " در پیشاپیش اوباش مرتجع گام آخر را برای فتح نهائی دانشگاه ها برداشت و این " افتخار تاریخی " را نصب خود ساخت و نیز ننگابیدی را !

اول اردیبهشت ۵۹ ، " تیرهای هوایی " پاسداران سزمایه همگی کمانه کردند !! و ده ها دانشجوی قهرمان را در تهران ، اهواز ، رشت ، تبریز ، شیراز و ... در خاک و خـ... علطاندند . هیئت حاکمه در این خیال بود که با کشتار دانشجویان و تخته کردن دره های دانشگاه ها ، آگاهی را به بند کشت تا بدینوسیله بر عمر حکومت ننگین خود بیافزاید . اما به شهادت تاریخ ، مبارزات دانشجویان در هیچ زمان تنها محدود به پشت میله های دانشگاه نبوده و نخواهد بود و به همانگونه که رژیم جنایتکار پهلوی علیرغم جوخه های تیر باران و کارد دانشگاه و ساواک هیچگاه نتوانست از " سر " دانشجویان آگاه و مبارز خلاصی یابد ، رژیم جمهوری اسلامی نیز همواره با وحشت از آگاهی توده ها صحبت از نفوذ دانشجویان کمونیست و انقلابی در کارخانه ها ، محله های فقیرنشین ، اعتصابات کارگران و ... میکند و همواره بیکفایتی ها و ندانم کاریهای ماهوی اش را بگردن آن ها می اندازد . آری دانشجویانی که در زمان اخناق و سرکوب شاه ، ۱۶ آذرها را آفریدند ، دانشجویانی که از زندان و شکنجه های قرون وسطائی ساواک نهراسیدند و فریاد اعتراض را بگوش جهانیان رساندند ، دانشجویانی که زندگی اشان را حین ، احمدزاده ها ، مصاحی ها ، رضائی ها و ... در راه رهائی زحمت - کسان نهادند و بالاخره دانشجویانی که در ماه های قیام (هنگامیکه بسیاری از سران فعلی حکومت نا در فرنگ بودند و یا در کسج حابه اسان مردم را به سکوت دعوت می کردند) یکی از عوامل مهم سقوط رژیم شاه کشیدند ، آری چنین دانشجویانی هیچگاه و در هیچ زمان نیز تسلیم سیوه های سرکوب و اخناق رژیم جمهوری اسلامی نخواهند شد و همچنان به مبارزه ی خویش ، بهر طریق که بتوانند ، ادامه خواهد داد .

بی صدر که سال پیش میکفب در پیشاپیش بوده ها برای انقلاب فرهنگی به سمت دانشگاهها می آید ، امسال مرورانه میکفب که من غلط کردم دستور بستن دانشگاهها را دادم . ولی مردمی که سال پیش سنگرش خویش سما می دانشگاهها را بناد داسه باشند هرگز توطئه های کشیدند بی صدر و سایر سردمداران " انقلاب فرهنگی " را از یاد نخواهند برد .

بورس و حسابیه اول اردیبهشت به دانشگاه ها تنها کوششی برای سرکوب مبارزات دانشجویی نبوده ، بلکه تکرار این کامی برای نفی آرادهای دموکراسیک و آگاهی برای گسترده کردن

دامنه‌ی سرکوب اعتراضات زحمتکشان و کارگران را در نظر داشت.

با این همه، گویا سرکوب نظامی دانشگاه‌ها و کشتن و زخمی کردن حذفا دانشجوی مبارز کافی نبود که حمله‌ی تبلیغاتی و موج عوام‌فریبی برای توجیه اشنال دانشگاه‌ها و به تعطیل رساندن دائمی آن در اسفادی و سیم آغاز شد. آیت‌الله خمینی افاضات معروف خود "تمام گرفتاریها از دانشگاه است" "خطر دانشگاه از بمب خوشه‌ای هم بیشتر است" را تاکنون بارها تکرار کرده است. او و مقلدینش بدترستی از "گرفتاریهای" که دانشگاه بوجود می‌آورد نگران هستند، چرا که:

★ دانشگاه برای حفظ نظام سرکوب و استثمار گرفتاری بی‌ار می‌آورد،

★ دانشگاه بر علیه خفقان و دیکتاتوری به پا می‌خیزد.

★ دانشگاه سرکوب خلقهای تحت ستم و مبارزات بحق کارگران و زحمتکشان را محکوم و افشاء میکند، و ایضا البته گرفتاریهای بسیار بزرگی برای سرکوبگران بوجود می‌آورد. از همین رو، هیئت حاکمه مصمم است که علیرغم تمام اعتراضات دانشگاه‌ها را تا آن زمان که قادر باشد در تعطیل نگهدارد. در ابتدا برای واقعی نشان دادن "انقلاب فرهنگی" شورایی بنام "شورای انقلاب فرهنگی" تشکیل گردید ولی بعد از چند ماهی اکثریت این شورا (۴ نفر از ۷ نفر) از کار کناره گیری کردند، ولی با این وجود این شورا با اقلیت اعضای شورا "بکار" خود ادامه داد. زیرا آنچه هیئت حاکمه می‌خواست به آن دست یابد، انجام گرفته بود و اقدامات بعدی یعنی تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، جهاد دانشگاهی و ... نیز در حقیقت شگردهایی برای پوشیده نگهداشتن نیت واقعی رژیم از "انقلاب" کذایی بود. آنچه ارگانهای فوق تاکنون انجام داده اند، چیزی جز تسریع در تخریب و نابودی همان موسسات "فرهنگی و آموزشی" و از بین بردن صدها میلیون تومان تاسیسات این مراکز نبوده است.

کارگران و زحمتکشان!

هدف از به تعطیل رساندن دانشگاه‌ها و سرکوب مبارزات مترقی دانشگاهیان، در حقیقت کوشش برای خفه کردن فریادهای حق طلبی این بخش از جامعه در حمایت از مبارزات برحق کارگران مبارز و زحمتکشان محروم جامعه است. مبارزه برای بازگشایی دانشگاهها نیز بدون حمایت بیدریغ و گسترده‌ی توده‌های مردم امکان پذیر نیست. به صفوف دانشجویان پیوندید و در مبارزات آنان فعالانه شرکت جوید.

دانشجویان و دانشگاهیان مبارز!

امروز مسئله‌ی دانشگاهها به گرمی ناگشودنی برای ارتجاع تبدیل شده و از حل این مشکل عاجز مانده است. تعداد بیکاران هر روز روه افزایش است و تعطیلی دانشگاهها نیز این مشکل را چند برابر کرده است. باید در برابر صف متحد ارتجاع، با حفظ و گسترش تشکلهای مترقی دانشجویی و استادان، با اتحاد عمل و همکاری نزدیک تمام آنان و پشتیبانی نیروهای انقلابی متحد و یکپارچه مبارزه در جهت افشاء رژیم جمهوری اسلامی و انقلاب قلابی فرهنگیش، افشاء هر دو جناح هیئت حاکمه و سرخورد آنان به مسئله دانشگاهها را سازمان داد باید مبارزه برای بازگشایی فوری:

★ دانشگاهی که مستقل بوده و در خدمت زحمتکشان باشد،

★ دانشگاهی که توسط شوراهای انتخابی اداره شود،

★ دانشگاهی که در آن تعصبه عقیدتی انجام نگیرد،

★ دانشگاهی که در آن عناصر و اسننه به ارتجاع و امپریالسم حق فعالیت نداشته باشد.

جنبش دانشجویی در دوازده سال گذشته

عمومی مردم پیوند یافته است. دردورانهای که تکانهای توده‌ای مشهود نبوده و رکود نسبی برجسته حاکم بوده است، جنبش دانشجویی، بخش اصلی آنرا تشکیل داده است، و در مراحل که مبارزات اجتماعی در ابعاد گسترده جریان داشته‌اند، جنبش دانشجویی در حاشیه مبارزات طبقاتی جای گرفته است



بر اثر بحران حاکم در نهادهای آموزشی و از جمله دانشگاهها نیز توده وسیعی از دانشجویان که در دوره ی طولانی اختناق از لحاظ سیاسی فعالیت گسترده ای نداشته و صحنه مبارزه گام نهادند، بعد از سرنگونی سلطنت و تدوین بحران که تدوین مبارزه را نیز بدنبال داشت، مبارزات دانشجویان نیز ادامه یافت. مبارزه در راه ایجاد شکل های شورائی دانشجویی، استادان و کارمندان، بدست گرفتن اداره دانشگاهها توسط این شوراها و انتخابات سلسله مراتبی دانشگاهی توسط آنان یکی از مهمترین دستاوردهای مبارزات دانشجویی بعد از سرنگونی رژیم شاه است. ناگفته نباید گذاشت که همگامی و همراهی استادان مترقی با دانشجویان و مشارکت آنان در مسائل فوق عالموثری در تحقق این برنامه بوده است. بخشی از فعالیت دانشجویان و استادان مترقی در دانشگاهها در مدت کوتاه قیام بهمن ماه تا اشغال دانشگاهها توسط رژیم حاکم، مصروف تنظیم آنچنان برنامه های آموزشی شده بود که در خدمت نیازهای واقعی زحمتکشان باشد اگرچه فرصت برای تنظیم این برنامه ها در زمینه های علمی، فرهنگی و هنری بسیار کوتاه بوده و آنجا انجام شد، عملاً از تدقیق خطوط کلی چنین برنامه هایی فراتر نرفت، ولی با این وجود گامی موثر در جهت تحقق هدفی بود که میبایست توسط دانشجویان و دانشگاهیان مترقی و انقلابی پیگیری شود. حق فعالیت سیاسی در دانشگاهها تثبیت آن، علیرغم تمامی تمهیدات رژیم، تمهید ساواکی ها و وابستگان رژیم سلطنتی، از جمله دیگر نتایج مبارزات دانشجویی در این دوره کوتاه بوده است. اما مبارزات دانشجویی در دوازده سال گذشته بهیچ روی به محیط دانشگاهها و مسائل خاص آن محدود نمیشد. مبارزه گسترده و پیگیر علیه رژیم حاکم، و مبارزات تمامی توان توده های دانشجویی در جهت افزایش جنايات رژیم در سرکوب مبارزات حق طلبانه کارگران و زحمتکشان و دفاع همه جانبه از مبارزات انقلابی خلقهای تحت ستم ایران، و مقاومت علیه تجاوزات رژیم به حقوق و آزادیهای دموکراتیک مردم - بخش مهمی از مبارزات جنبش دانشجویی میهن ما را تشکیل داده است. یکی دیگر از اقدامات موثر دانشجویان در طول دوازده سال گذشته اشغال هتلها و ساختمانهای بزرگ در تهران و شهرستانها توسط دانشجویان دانشکده ها و مدارس عالی در آبان ماه ۱۳۵۸ بود. اشغال هتلها در شرایطی که رژیم کوشش میکرد با

جنبش دانشجویی نیز مانند هر واقعیتی اجتماعی دیگر تحت تاثیر روابط سیاسی - اجتماعی موجود زیست کرده و تطوّر می یابد، دانشجویان گرچه پیوند مستقیمی با رابطه کار و سرمایه در روند تولید اجتماعی ندارند، ولی موجودیت اجتماعی آنها با تکامل روابط سرمایه داری گسترش می یابد. انباشت سرمایه و تحقق ارزش اضافی در جامعه، لزوم آموزش کارهای فنی و فکری را که با بد در خدمت سازماندهای این روند قرار گیرند، مطرح میکند. با قبل از بورژوازی ارتجاع به دانشگاهها، تحت نام "انقلاب فرهنگی" حدود دویست هزار نفر در دانشگاهها و مدارس عالی سراسر کشور به تحصیل مشغول بودند. رقیمی در حدود رقم فوق الذکر نیز سبک تحصیل دانشجویان ایرانی است که در کشورهای آمریکا، اروپا و آسیا به تحصیل اشتغال دارند. این ارقام در قیاس با دهه های قبل، گسترش این یافت احتمالاً عی را در تطابق با گسترش روابط تولیدی سرمایه داری آشکار میکند. گرچه دانشجویان از لحاظ موقعیت اجتماعی بطور کلی در خدمت تولید و تولیدات خود - تولید روابط بورژوازی تولید سازمانده می شوند. ولی موجودیت آنها بعنوان بخش مهمی از روشنفکران در مبارزات سیاسی و اجتماعی نقشی و برای آینده آنان در تقسیم کار اجتماعی، بر عهده شان قرار میدهد. این امر پیوندهای دلائل زیره مبارزات دانشجویی در میهن ما موقعیت ویژه ای بخشیده است. دانشجویان ترکیب اجتماعی متجانسی از نقطه نظر طبقاتی نداشته و طبعاً از دید کارگران زحمتکشان جزئی از این ترکیب را تشکیل میدهند و دقیقاً این مسئله است، میتواند در چهارچوب معینی در تعیین سمت گیری پیش رو و ترواقع شود - بورژوازی ایران به علت ماهیت ساخت و محتوای خود هیچگاه قادر به جذب سیاسی - ایدئولوژیک و تشکیلاتی توده ی دانشجویان نگردید. در ایران به علت مداخله دولت، ایجاد هرگونه تشکیلات وسیع و دموکراتیک دانشجویی انجام نشد. از این رو در هر حرکت سمت سازماندهایی دانشجویان خود را در مقابل حاکمیت میافتند، وجود اختناق، و ترور گسترده و همه جانبه، فساد و باطل بازی در دستگاه بوروکراتیک و فقر و مسکنت میلیونها توده زحمتکش، عوامل مهمی بودند که مانع اساسی بر سر راه گرایش توده دانشجویی به رژیم حاکم را ایجاد میکردند. رژیم وابسته به امپریالیسم شاه علیرغم برنامه های عریض و طویل چه در زمینه های ارفای نیازهای فرهنگی روشنفکران در چهارچوب مناسبات حاکم و چه پاسخ به خواسته های مادی آنان، پیش از همه در مرحله ای سرکوب و مقابله با مبارزات آنان، هیچگاه قادر نگردید جز بخش بسیار ناچیزی از آنان را جذب دستگاه سرکوب خود کند.

جنبش دانشجویی در ایران بمدت چند دهه تنها در هریک از بحرانهای سیاسی، بلکه در عین حال همواره به نحو جدائی ناپذیری جزئی از ترکیب عمومی جنبش مردم بوده و از این رو با تکامل جنبش

تعداد دشمنی از دانشجویان انقلابی را به خون میکشند. در طول مقاومت حماسه آفرین دانشجویان در برابر این شهاجم دهها تن کشته و صدها نفر زخمی شده و تعداد زیادی از دانشجویان دستگیر میشوند. این مبارزه به تهران محدود نمی ماند، در اکثر قریب به اتفاق شهرهای دانشگاهی مقاومت دانشجویان گسترش میابد. در حمله به دانشگاه زاهدان یک دانشجوی کمونیست شهید و دهها نفر زخمی و دستگیر میگردند. در حمله به دانشگاه شیراز حداقل سه نفر کشته و نزدیک به هزار نفر زخمی و صدها تن دستگیر میشوند. در دانشگاه جندی شاپور اهواز، ۱۵ نفر در اثر حملات جماعداران و پاسداران ارتجاع شهید و هزار نفر زخمی و ۸۰۰ نفر دستگیر میشوند. او با شان در این حمله وحشیانه به چندین دختر تاجا و زکس کرده و دانشگاه درهم کوبیده میشود. از دستگیرشدگان نیز بعداً "چند نفر تیرباران میشوند.

بالاخره بعد از چند روز، که از آغاز حمله به دانشگاه میگذرد، بنی صدر تا زه رئیس جمهور شده، برای نشان دادن وفاداریش به جمهوری اسلامی و کینه اش به نیروهای انقلابی، از "مردم" میخواهد که به دنبال او به دانشگاه بیایند و این محفل را از دست نیروهای انقلابی "نجات" دهند. با این ترتیب تعطیلی دانشگاهها برای مدت نامعلومی تدارک دیده میشود و با این سال تحصیلی، این تعطیل آغاز میگردد. اکنون قریب به یکسال از تعطیل شدن دانشگاهها گذشته است. در این یکسال، آنچه که دانشا "انجام گرفته تخریب تمام امکانات آموزش عالی در کشور، به همراه موج تبلیغات دروغین و عوا مغریبانه علیه نیروهای مترقی و انقلابی بوده است. " ستاد انقلاب فرهنگی - جهاد دانشگاهی " و سایر مراکز موسساتی که برای انجام "انقلاب فرهنگی" ارتجاع تدارک دیده شده تاکنون قادر نشده اند ابتدائی ترین برنامه مدون و همه جانبه را تنظیم کنند. با بالا گرفتن اختلافات بین جناحهای حاکمیت، اکنون مسئله دانشگاهها نیز به یکی از موارد دعوی بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی تبدیل شده است. اما مسلم اینست که این تغییرات نمیتواند به هیچ روی در جهت منافع زحمتکشان، بالا بردن کارآیی علمی و هنری توده های مردم و گامی در جهت قطع وابستگی به امپریالیسم جهانی باشد. در دانشگاهها آنان نه اشری از شوراهای انتخابی خواهد بود، نه اشری از بحث و تبادل نظر خلاق و پویا. دانشگاهی که ارتجاع میخواهد برپا کند ابزاری خواهد بود در جهت حفظ سلطه سرمایه داران. به اعتقاد ما نیروهای انقلابی و چپ باید با پشتیبانی همه جانبه از دانشجویان و دانشگاهیان مترقی، ضمن افشای اهداف رژیم در بستن دانشگاهها و ضد انقلابی بودن ماهیت برنامه های هر دو جناح برای آموزش عالی، ضمن پاکسازی برپا گشتائی قوری دانشگاهها، برای ایجاد دانشگاهی بر اساس نیازهای واقعی زحمتکشان تاکید کرده و برنامه خویش را برای ایجاد چنین دانشگاهی به میان توده ها ببرند. با زگشتائی دانشگاه نمیتواند بدون پشتیبانی توده های مردم از خواستهای بحق دانشجویان و دانشگاهیان تحقق یابد. بنا بر این

تبلیغ و عوا مغریبی و وعده و وعده بدون حدسه دار کردن "ساحب مقدس مالکیت خصوصی" از گسترش حرکات انقلابی تا منس مکر جلوگیری، آغاز حرکت نویسی برای نشان دادن راه حل درست در جهت تحقق شعار مکر برای همه بود، با اینکه روشن بود که این تصرف نمیتواند مدت طولانی در چهار چوب مناسبات سرمایه داری ادامه یابد، ولی در عین حال نشان داد که میتوان موانع ایجاد شده توسط قوانین استثمارگرانه را در عمل از سر راه برداشت، میتوان با اقدامات انقلابی به نیازهای مبرم زحمتکشان پاسخ داد.

در یک کلام مبارزات دانشجویی در دوسال گذشته در تمام زمینه های اجتماعی و سیاسی، به دستباز و وردهای گرانقدری رسیده است که میبایست حفظ شده و تداوم یابند.

رژیم جمهوری اسلامی که از همان اولی روزهای پیروزی مردم بر رژیم وابسته شاه، شاهد تبدیل شدن دانشگاهها به محلی برای افشای سیاستهای ضد مردمی خود بود، تنها جم گسترده برای درهم کوبیدن این سنگرهای مستحکم مقاومت را آغاز کرد. هنوز چند روزی از پیروزی قیام گذشته اولین گامها برای سرکوب دانشجویان مترقی و انقلابی برداشته شد. دفاع ترسانهای دانشجویی مورد هجوم او با ش قرار گرفت. حمله به تجمعات نیروهای انقلابی آغاز شد و هر روز دامنه وسیعتری یافت. از سوی دیگر سردمداران رژیم که اداره ی دانشگاهها توسط شوراهای منتخب را مگر اهداف ضد انقلابی خود می دانستند، توطئه و دسیسه برای از میان برداشتن این نهادها را آغاز کردند.

اما خیلی زود بر تمام دست اندرکاران رژیم روشن شد که با زبون دانشگاهها و با حضور فعال دانشجویان و استادان مترقی آنها قادر نخواهند گشت به برنامه های خویش برای ایجاد دانشگاهی در خدمت روابط استثمارگرانه موجود را تحقق بخشند. هر حرکت آنان با عکس العمل قاطع مواجه میشد و نقش شان بسیار زود تر از آنچه انتظار آنرا داشتند، نقش بر آب میگشت. کمی بیش از یکسال از بازگشتی مجدد دانشگاهها توسط مردم در آستانه ی قیام پر شکوه بهمن گذشته بود که رژیم برنامه ی به تعطیل کشاندن مجدد آنرا طراحی میکند. حمله به دانشگاهها و کشتار دانشجویان مبارز و انقلابی این بار تحت پوشش "انقلاب فرهنگی" صورت میگیرد. در اول اردیبهشت ماه ۵۹ دانشگاهها و دانشکده ها به تدریج اشغال میشود. اما دانشجویان در برابر این یورش فاشیستی ایستادگی کرده و بسرعت کمیته های مقاومت در تمام دانشگاهها و مدارس عالی سازمان داده میشود. استادان مترقی نیز پشتیبانی خود را از دانشجویان اعلام میکنند. مبارزه و مقاومت دانشجویان چند روز بطول می انجامد. سراسر محوطه دانشگاه تهران و برخی از دانشگاهها و مدارس عالی به محل برخورد و باش و جماقداران با پشتیبانی پاسداران سرمایه داران دانشجویان مصمم و انقلابی تبدیل میشود. رژیم که بهیچ وجه انتظار چنین مقاومت جانانه ای را از سوی دانشجویان نداشت، متوسل به آخرین حربه ی خود، یعنی کشتار آنان میشود. پاسداران سرمایه رما "وارد عمل میشدند و

بقیه در صفحه ۹

گشایش دانشگاه، این سنگر آزادی، بنفع زحمتکشان، علیه امپریالیسم

“انقلاب فرهنگی” جمهوری اسلامی ابزار فرهنگی سرکوب و استثمار

اگر بتوان میان ساخت اقتصادی - اجتماعی یک جامعه و مجموعه‌ی بنای یک ساختمان تشابه قائل شد و دومی را تمثیلی بر اولی دانست، بطور قطع این امر تا جایی کمک میکند که هر دو را در پا بر جایی که دارند مورد نظر قرار بدهیم. وقتی به تناسب رشد نیروهای مولده مناسبات تولیدی به گونه‌ی انقلابی در هم میریزد، به عبارت دیگر وقتی انقلابی اجتماعی بوقوع می‌پیوندد چه بسا بخشهایی از روبنای جامعه که به برجا و فعال باقی میمانند در یک ساختمان وضع به این صورت نیست. انفجاری بقدر کافی نیرومند در پایه‌ها، تمامی دیواره‌ها را در هم میریزد. آنجا که ساختمان از پایداری روبنا، بمثابه یک فرهنگ ارتجاعی، که چونان عاملی بازدارنده بر سر رشد نیروهای مولده و بر سر شکل‌گیری مناسبات تولیدی در جامعه پس از انقلاب، میباشد، بلافاصله مفهوم “انقلاب فرهنگی” نیز آفریده میشود. گاه چنین طرح میشود که عناصر زنده از طبقات شکست خورده و رانده شده، با اتکا به فرهنگ جهان سخت و پسمنده که حتی امکان بازگرداندن مناسبات تولیدی قبلی را دارند، در جریسان موسوم به انقلاب فرهنگی چین این موضوع بشدت تبلیغ میشد که بورژواهای فکری - و البته خلع شده از قدرت و مالکیت - در سایه فعالیت‌های خود در متن فرهنگ تحول نیافته برآنند که بورژوازی را در این کشور زنده کنند، چنانکه خروجه در شوری کرد. این بیان بحالت تعمیم یافته به این معناست که قبلا در جوامع گذشته فئودالها میتوانند با توطئه و به تدریج، مناسبات سرمایه‌داری را در اروپا درهم شکستند و روابط فئودالی را مستقر کنند. به هر حال این بحث، بویژه بحث امکان شکست پرولتاریا از راه قهر و سترگ سرمایه‌داری جهانی و یا از راه اعاده تدریجی مناسبات سرمایه‌داری، جای دیگری دارد. آنچه اینجا به آن میرسیم اینست که “انقلاب فرهنگی” در مفهوم کامل آن همانقدر

که اجتناب ناپذیر است همانقدر هم از حیث تقدم مبتنی بر انقلاب اجتماعی میباشد. در واقعیت اشکال دیگری از حرکتها سیاسی موسوم به “انقلاب فرهنگی” به وقوع می‌پیوندد. گاه این حرکات در مقیاسی وسیع بر اساس و بپیش توده‌ها و بر ادراک عمومی نسبت به عوامل مادی، عینی و ذهنی و بالاخره بر درجه و کیفیت کارگزاری میراث‌کهن بر متن زندگی جاری - کهن شاید تعریفی ناقص از مفهوم فرهنگ باشد - موثر می‌افتد. گاه بطور جهشی شیوه‌ی تعبیر و تفسیر جهان اطراف در بیان توده‌ها تفسیر می‌یابند. عناصری تازه از باورهای عام به ناگهان بر گنجینه‌ی باورهای قدیمی افزوده میشود و یا حتی جای آنها را میگیرد. این همه، علیرغم کوشش برخی، انقلاب نیست. تحولاتی گاه شگرف، که چشم این برخی را خیره میکنند، با آن زمان که مبتنی بر انقلاب اجتماعی، به مفهوم در هم کوبیدن مناسبات تولیدی کهن و جانشین ساختن مناسبات تازه نباشند انقلاب به مفهوم عالی آن نام ندارند. بهر حال نمیتوان و نباید انگیزه‌های تحولاتی این چنین وسیع و جهشی را نادیده انگاشت. این تحولات فرهنگی نه تنها از جهت انگیزه‌های آن بلکه از حیث بردی که دارند، میباید مورد توجه دقیق قرار بگیرند. تغییرات در روبنا گاه از شکافهایی در عمق و در پایه‌های زیر زمین ناشی شده‌اند که پیش در آمد عینیت یافتن تضادهای اساسی هستند و بالاخره روبناها میتوانند خود بر زیر بنا مؤثر افتاده و زمینه ساز تحول در مناسبات تولیدی قرار بگیرند. آنچه در بالا اشاره شد عبارت بود از درکی کلی از تئور تاریخی انقلاب سیاسی. انقلابهای سیاسی در مطلوبترین شکلشان، که کلیت تاریخی آنها را نیز نشان میدهد، در برگزیده‌ی جهشی در فرهنگ انقلابی هستند. اما این حکم نمیتواند ما را از بررسی ویژه‌ی که یک تحول سیاسی به بار می‌آورد باز دارد. هر انقلاب سیاسی به تحولی فرهنگی - به هر وسعت که باشد - میانجامد، اما تحول فرهنگی بدون انقلاب سیاسی نیز میسر است. قبل از وقوع انقلاب سیاسی، توده‌ها میتوانند تحت تأثیر شرایط موجود به تدریج به روحیه‌ی انقلابی معزز شوند و محافظه کاری سنتی را رها کنند. رژیمی که بعد از انقلاب سیاسی به قدرت میرسد، گاه این روحیه را تقویت که نمیکند هیچ، در مقابل آن میایستد، ولو اینکه رژیمی به ظاهر مبتنی بر رأی مردم باشد. از این رو وقتی نه یک انقلاب اجتماعی، که یک انقلاب سیاسی، پیش و فرهنگ توده‌ها را تغییر میدهد، از یکسو آنها ارتقا و از سوی دیگر به قهرای باورهای واپسگرایانه میکشاند، وظیفه کمونیستهاست تا هم تضادهای طبقاتی ماورای آنها ارزیابی کنند و هم تئور آنها را بر ارتقا سطح جنبش پیش بینی نمایند. انقلاب سیاسی گر چه با تغییر مناسبات تولیدی و کاری ندارد، هم به هنگام شکل‌گیری و هم در نتایجی که به بار می‌آورد مجموعه‌ی تضادهای طبقاتی را مینماید. بستد بستد سهمی که طبقه انقلابی و متحدین آن در انقلاب

از اولین هدفهای رژیم حاکم است تا آنرا به ابزاری در خدمت به خود در آورد. در این میان البته نیروهای انقلابی که رژیم سیاسی حاکم را لزوماً در بردارندهی خصائص انقلابی توده‌ها نمی‌باشد، آرام نخواهند نشست. آنها در مقابل رژیم بازدارنده و بادر شرایط بهتر، بسیار دارندگیهای رژیم، ارتقاء آگاهی توده‌ها، انجام طبقه‌ی کارگرو تحول سیاسی- فرهنگی‌شان را در کنار مبارزه‌ی خاصی که در زمینه‌ی های گوناگون سیاسی رژیم دارند شکل می‌دهند.



در ایران قسمت اعظم تحول در پیش سیاسی، یا بهتر بگوئیم در هم کوبیده شدن خصائص فرهنگی محافظه کارانه در حیطه‌ی سیاسی، قبل از قیام سپهر ۱۳۵۷ وقوع پیوست. نتیجه‌ی قیام البته توده‌ی خودافزایش درجه‌ی ارتقاء نفس توده‌ها بود. پس از قیام حرکت توده‌ها، به ویژه توده‌های آگاه در جهت تأمین خواسته‌هایشان بویژه خواسته‌های دموکراتیک، آغاز شد. از همان زمان رژیم حاکم، نه تنها برخلاف ادعاهای ظاهر فریب گزینی در جهت تحول هر چه ریشه‌ی سر در پیش اجتماعی، صورت افزایش درجه‌ی آگاهی و مشارکت توده‌ها در سرنوشت جامعه، به عمل می‌آورد، بلکه خود بصورت عاملی بازدارنده

در آمد، در ابتدا بازدارندگیها بود و پس از آن با تشکیلاتی ارکانهای حکومت، مجموعه‌ی آن به یک مجموعه‌ی بازدارنده تبدیل گردید. در همان زمان که حکومت به تدریج به کشیدن وسعت کردن توده‌ها مشغول بود، مبارزه‌ی آگاهانه‌ی انقلابیون کمونیست و سایر نیروهای مترقی، در دانشگاهها تبلور مییافت. جمع نحار زندگی روزمره و زندگی مبارزاتی توده‌ها در دانشگاهها طرح میشد. کلاسهای درس مراکز پر جنب و جوش آموزش در خدمت به مردم و ارتقاء آگاهیها بودند. تشکلهای دانشجویی انجمنهای بیشتری می‌یافتند و از همه مهمتر انجمنهای وابستگی و راه‌های مبارزه‌ی واقعی یا امپریالیسم ساخته، بررسی و آشکار میشدند. عدم توانایی ماهوی حکومت در پاسخ گوئی به آرمانهای انقلابی مردم در چهارچوب پیش طبقه‌ی بررسی و تبلیغ میشدند. خواسته‌های دموکراتیک طرح میگرددند و با لایزال آن مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر تحسینی نظری مییافت. اینها آن چیزهایی بودند که حکومت توان تحملشان را نداشته باشد. بدین ترتیب گرایش عمومی در مقابله با دانشگاه که بحق تنها سنگر زنده‌ی آزادی بود وجود داشت و این گرایش از همان زمان که رژیم حاکم رسالت خود را در توقف انقلاب و هدایت آن به "راه اسلام" تشخیص داد تطفه‌ی بنی‌شده بود. وقتی سرکوب خلق کرد برای رژیم به یک ضرورت حیاتی تبدیل شد، تا در سایه‌ی آن بتواند آزادی و تعالی فرهنگی خلقها را که موجب ناممکن ساختن برقراری دیکتاتوری فقیه مآبانه‌ی سرمایهداری میشد به بند بکشد، مقابله با دانشگاه نیز ضرورت یافت. آنها در تبلیغات دروغین خود دانشگاه را اطلاق جنگ یا انبساط اسلحه‌ی کردستان خواندند، لیکن واقعیت این

سیاسی و در نتایج آن دارند و بسته به میزان دستیابی به امکانات رشد و بالاکرد در تحمیل خواسته‌های تاریخی خویش بر رژیم تازه، راه را بر به عرصه کشاندن مبارزه بر سر تضافه اصلی و در هم کوبیدن مناسبات تولیدی باز میکنند. گر چه این بیان درست است که رویناهای تازه همانند فرهنگ انقلابی و زواج ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر میتواند توده‌ی خود بر رشد و برپا نشدن مؤثر افتند و اگر چه این بیان هم درست است که انقلابهای سیاسی بطور کلی علاوه بر تضافه‌های مادی، از تحولی پیشین در پیش سیاسی و فرهنگی نیز متأثر هستند و به ایجاد تحولی بعدی در فرهنگ منجر میشوند، لیکن به هیچ روی این یک قانون عام نیست که نتیجه‌ی هر انقلاب سیاسی صرف نظر از نیرویی که بر انقلاب فائق می‌آید، تحول فرهنگی به نفع طبقه‌ی انقلابی است. در هر انقلاب سیاسی، طبقه‌ی انقلابی - در بحث ما طبقه‌ی کارگر - از تحولی فرهنگی به نفع مبارزه‌ی آتی برخوردار میشود، اما تا آن شیر نهایی به بر آیند نیروها بستگی دارد. طبقه‌ی حاکم کیست و چگونه برنامه‌هایی دارد و چگونه با طبقه‌ی کارگر و انقلابیون کمونیست برخورد میکند و بالاکرد چگونه بر تحول سیاسی پیش از انقلاب مبارزینند؟ جریانهای سازشکار این همه را بصورت سؤال نمیبینند، و اگر در حاکمیت سهم باشند، حتماً تا شیر فرهنگی آنرا "مشت" ارزیابی میکنند. باری پیش از آنکه انقلاب سیاسی نیز به وقوع نپیوندد، عوامل عینی و ذهنی رشد تضافه‌های طبقاتی در کنار تا شیر مبارزات انقلابیون عواملی را برای تحول در پیش سیاسی و در فرهنگ بوجود می‌آورند. چه بسا انقلابهای سیاسی که بدست لایه‌ی اجتماعی خاصی، که تا حد معینی نیز با انقلاب حرکت میکنند، از این وحشت که تحول خود بخود همه چیز را در هم بکوبد و با لاف راه را برای انقلاب اجتماعی باز کند، به بند کشیده شود. در اینجا نیز با مدعی انقلاب فرهنگی روبرو هستیم، طبقه‌ی حاکم مجموعه‌ی باورها و ایدئولوژی خود را که در سبیل حرکت انقلاب قرار دارد بعنوان انقلاب فرهنگی به میان توده‌ها میبرد. گرایش به رشد آزاد آگاهی اجتماعی را به بند میکشد و آنرا به آگاهی در درون چهارچوب بندها و الگوهای ویژه تبدیل میکند. از حیث زیاده‌ی زندگی انقلابی توده‌ها که بر متن سیاسی تجربیها استوار است از طریق بسن امکان ارتقاء به خویش آنها، توهمی عمومی میسازد. خواسته‌های توده‌ها را مسخ شده تجویز آنها میدهد. از آنجا که طبقه‌ی حاکم بر مجموعه‌ای از انگیزه‌های طبقاتی و مادی استوار است - خواه حکومت بصورت ارگان سازش باشد یا تک طبقه‌ی تحولات فرهنگی و سیاسی را به اختیار خود گرفته و به سمت آن انگیزه‌ها میکشاند. عمده‌ترین بخشی که در معرض این برنامه‌ریزی قرار میگیرد آموزش بویژه آموزش عالی است. لایه‌های آگاه اجتماعی بویژه معلمان و محصلین تحول را در نظام آموزشی تدارک نمی‌بینند. این تحول اگر با پاکسازیهای طبقاتی نظام حاکم سازگاری نداشته باشد - که بدنبال رادیکالیزه شدن توده‌ها و درآوردن آن روشنفکران، معمولاً ندارد - این نظام را در مقابل خود خواهد یافت. آموزش و آموزش عالی پس از ارتش

در جامعه‌ی ما به سمت اعماق عصر صدر اسلام هستند. این فکر در میان برخی از محافل چپ و همچنین در تبلیغات "لیبرالها" گسترش یافت و انگیزه‌ی اصلی تهاجم به دانشگاه گردید. در پاسخ به مسئله‌ی طرح انقلاب فرهنگی رژیم، که پس از یورش اول اردیبهشت شکل گرفت، این عده آنرا فریبی برای مقابله به خواست توده‌ها نسبت به باز گشائی دانشگاه‌ها میدانند.

یکمان ما بجز حرکت عمومی رژیم در به بند کشیدن انقلاب و آزادی که تعطیل دانشگاه‌ها را موجب میشود واقعیت دیگری نیز در شناخت انگیزه‌ی رژیم موجود است، باید قبول کنیم که هم عناصر به شدت ارتجاعی و هم عناصری که "عقلایی" به نیازهای جامعه، با توجه به گرایشها و منافع طبقاتی خویش می‌اندیشند، به "نوعی دانشگاه" نیاز دارند. این که ملایان در کوشش تجدید نظر در دانشگاه به حوزه‌ی علمیه نوع اسلامی آن هستند، شکل کار است. فشارهای طبقاتی حاکم بر آنها با لایحه نوع خاصی از دانشگاه را از حیث وظایفی که میتوانند در جامعه مادیت بخشد بر آنها تحمیل میکند. "لیبرالها" هم آرزوها و تصوراتی از جامعه دارند که در آن دانشگاه‌ها وظایف مشخصی را بعهده میگیرند. در حال حاضر بسیار مشکل است که سائقه‌های طبقاتی را بتوان در چهار چوب تحلیل برنامه‌های مربوط به آموزش عالی و انقلاب فرهنگی هر یک از جناح‌های حاکمیت باز شناخت، چرا که لاقدر در این مورد مسائل هنوز در حال تکوین شدن هستند. اما برسر یک موضوع تردید نمیتوان کرد و آن اینکه صرف نظر از شکل کار دانشگاه‌ها و روح ایدئولوژیکی که میخواهند در آن بدمند، دو جناح برداشته‌های متفاوتی از دانشگاه آینده دارند. آن زمان که تهاجم به دانشگاه آغاز شد هر دو جناح بر سر اینکه دانشگاه‌ها با وضع آنروزشان، وضعی که توده‌های دانشجویی در آن، مستقل از نیازهای رژیم، فعالیت میکردند، متناسب با خواستهایشان نیست توافق داشتند. بنی صدر و حزب جمهوری اسلامی هر دو تلاش داشتند که بدست توانای خود و در غیاب رقیب دانشگاه را قلع و قمع کنند. آیت‌اله خمینی نیز به شدت به دانشگاه‌ها حمله و این مراکز را مراکز فساد و توطئه مینامید. از زمانی که ستاد انقلاب فرهنگی بدستور آیت‌اله خمینی تاسیس شد، دیگر برسر این واقعیت که کوشش رژیم در ایجاد دانشگاهی در خور نیازهای آتی جامعه ایست که قرار است ایجاد شود (۱) نمیتوان تردید کرد. انقلاب فرهنگی قبل از آنکه پاسخ به مردم و فریب آنها نسبت به بسته نگاه داشتن دانشگاه‌ها باشد، کوششی است در جهت تبدیل آموزش عالی - و نه البته تحول در فرهنگ توده - در جهت منافع جناح‌های حاکم. از اوان تاسیس، جناحین حاکمیت ستاد انقلاب فرهنگی را معترض اعمال نظرگاه‌های خود قرار دادند. این امر تا آنجا پیش رفت که بدینال بالا گرفت تضاد آنها از درون ستاد انقلاب فرهنگی، "جبهه

بود که دانشگاه میتواند خواسته‌های بحق مردم کرد را باز هم بیشتر به میان مردم ببرد و مانع از بهره برداری عوامفریبانه‌ی رژیم از توده‌ها گردد. رژیم که نه توان و نه انگیزه‌ی تعمیق مبارزه‌ی ضد امپریالیستی توده‌ها را داشت به مطیع کردن دانشگاهی که مرعست که برای باز شناختن واقعیت امپریالیسم و مبارزه با او از افسانه‌های باطل "اجنبی" و "ضد اجنبی" بودن، مبارزه میکرد. حمایت از دستاوردهای دموکراتیک در سطح توده‌ها، در درون دانشگاه و در پیوند این دو از شعارهای اصلی دانشگاهیان بوده و هست. اما این شعار با کوشش رژیم در جهت به خدمت در آوردن آموزش عالی منافات دارد، و به همین دلیل هم کینه‌ی قدیمی مرتجعین حاکم را نسبت به دانش و آگاهی، دشمنی بخش غیر روحانی، که میدانند از دانشگاه چه میخواهند، در هم می‌آمیزد.

وقتی در اول اردیبهشت سال قبل تهاجم وحشیانه‌ی اوباشان و همراهان آن ترویج عناد آشکار با دانش و دانشگاهی در میان غفلت مانده ترین اقشار اجتماعی آغاز شد، عده‌ایک جنبه از قضیه، آنهم به گونه‌ای ناکامل، از سوی بیشتر جریانهای چپ طرح گردید. در بهترین شکل حمله به دانشگاه بعنوان بخش اصلی برنامه‌ی وسیع رژیم در سرکوب مردم، در از میان برداشتن آزادیهای دموکراتیک و در انحراف در مبارزه بی وقفه ضد امپریالیستی توده‌های آگاه، ارزیابی میکردید. بسیاری حتی در حد توطئه‌ی "ساز" و بحث پیرامون نوار معروف این دشمنان ترسور مردم متوقف شدند. توجس و وسعیت ددمنشانه رژیم در حمله به دانشجویان بی دفاع، کینه دهنده‌ی دهها دانشجو شهید و هزاران تن زخمی بزرگ و کوچک و سراسر اعظم بنی چند از آنان و از آنان به حکم دادگاههای بسته فاشستی - ملامت آنها را بدست استغفار علمی که علم مرده را گشان را بدور ری بود اراده میکردند و بالاخره تبلیغات آشکیننده توزانهای آنان علیه دانشجویان آگاه و مترقی همه عواملی بودند که در این جنبه از قضیه طرف توجه قرار گرفتند. همزمانی تقریبی یورش اوباشان، ریسر فرمان عوامل حکومتی از عناصر حزب جمهوری با بنی صدر که اینک موزرانه سعی در لابوشانی جلادی خود در دانشگاه و خیانت "استادانه" اش به دانش دارد با تهاجم گسترده به خلق کرد نیز عاملی بود که با توجه خاص به درگیری رژیم در کردستان باز این جنبه از قضیه را بر جسته تر میکرد.

فکر دیگری نیز بتدریج شایع شد. "دانش ستیزی" آخوندها و عناصر ارتجاعی رژیم و وحشت آنان از اینکه گسترش دانش، بویژه دانش توده‌ها راه را بر عوامفریبی خرافه پرسانهای آنان ببندد، موجبی بر اشاعه این فکر است. به موجب این فکر جنبه‌ی غالب حکومت از آن مرتجعین و کمپانی است که از دانش و دانشگاهی در هراسند. کمپانی که در صدد باز گرداندن جرح تاریخی

گرامی بادیاد شهدای سنگر آزادی

و تا به این شرایط وابستگی را بعهده خواهند گرفت، گرچه خصلت دژگانه‌ی دانشگاه‌ها و وجود فرزندان توده‌ها، انقلابیون و نیروهای مترقی حتی در آن صورت نیز این مراکز را بصورت محل تبلور آگاهانه‌ی نبرد طبقاتی و ضد امپریالیستی در خواهند آورد.

"خصلت دژگانه‌ی دانشگاه‌ها" آن واقعیتی است که انقلابیون کمونیست و دانشگاهیان مترقی میبایست آنرا در حرکت خود مورد توجه قرار دهند. بنا به این واقعیت که رشد دانشگاه‌ها محصول رشد سرمایه‌داری بوده و به مراکز تبدیل شده بودند که بتوانند منافع قشر حاکم را تا به این حد، بدلائل مربوط به نقش تاریخی روشنفکران و بعثت بیوندی که ناگزیر با توده‌های مردم داشته است خود منشاء مبارزات و مقاومت علیه سرمایه‌داری و ویژه رژیم وابسته و خود کامه‌ی شاه نیز بشمار می‌آمدند. در حالی که رژیم شاه سعی در نفوذ و به زیر سلطه در آوردن دانشگاه‌ها، که محصول تکامل اجتماع داشت، روشنفکران متعدد در تکاپوی تبدیل آنها به مراکز آگاهی و مبارزه‌ی توده‌ها بودند. در یکسالی که از تهاجم خونین و حساب شده و یکدست به دانشگاه‌های سراسر کشور میگذرد علاوه بر شهیدانی متعدد که از سنگر دانشگاه به پیشگاه مردم عرضه شده است، مراکز علمی به تعطیل کشانده شده و سرمایه‌های مادی و معنوی فراوان غارت گشته و به هدر رفته است. این مراکز فعال و زنده‌ی مبارزه به سکونتی برگمار فرو رفته‌اند که در سایدی آن رژیم توانسته است با دستی بازتر به هر حرکتی بر علیه خواسته‌های توده‌ها و منافع زحمتکشان بپردازد که قتل عام خلقها، سرکوب آزادیها، نابامانی رقت بار اقتصادی ناشی از آن، فقر و حشمتکشاگ زحمتکشان و بالاخره کشانیده شدن به جنگی خاشمان بر انداز نموده‌های آنهاست. دفاع از بازگشایی دانشگاهها و کوشش در جهت تصفیه آن از عناصر خائن و وابسته به رژیم شاه که در گذشته مانع از ابفای نقش واقعی دانشگاهها هم در بعد ویژه‌ی مبارزاتی و هم در ابعاد اجتماعی آن بوده‌اند و سپس برقراری نظام شورائی به منظور حمایت از دموکراتسم دانشگاهی امکان یبوند ارگانیک با توده‌ها و سرانجام ایجاد دژ راستین مبارزات صداستشاری - ضد امپریالیستی و طبعه‌ایست که سازمان ما و تمام مبارزهای انقلابی پس روی خود دارند. در مقابل طرحهای سازشکارانه و خیانت آمیزی که جریانهای سوده‌ای و اکثریتی در دانشگاه طرح میکنند، و در همان لحظه در مقابل مرداب کذابیه‌ها و نیرنگهای "اسرائیلها" در مورد دانشگاهها، نیروهای انقلابی جز اراده‌ی آلترناتیو مستقل خود که مبتنی بر اراده‌ی توده‌ی دانشجویان کارکنان و استادان و در حمایت توده‌های مردم ساد راهی ندارند سازشکاران دسته‌ی نخست

دانشگاهی که مجری طرح‌های دانشگاهی حزب حاکم میبایست، بوجود آمد در حالیکه ستاد هنوز از نفوذ "اسرائیلها" بطور کلی خالی نشده است. در همان حال که جبهه اداره دانشگاهها را به صورت قطع و قمع اسنادار مترقی و جب بعهده دارد و راه را برای تبدیل دانشگاه به پایگاه آموزش تخصصی حزب جمهوری اسلامی باز میکند، بیشتر و بیشتر به نیازهای "واقع بینانه" قشر حاکم مبردارد. دشمن سر سخت بنی صدر، جلال الدین فارسی، که روزی در جریان پورش گفته بود "مردم انتقام خود را از دانشگاه بگیرند" رهبری جبهه را بعهده دارد. او روز به روز روز میخهای بیشتری میکوبد تا دانشگاه بدست حریف نیافتد. بقول خودشان استادان را فعال میکنند، اما حالب است اگر بدانیم این سینه خاک نه شرقی و نه غربی، بیش از ۹۰ درصد کارهای تحقیقی استادان را به ترجمه‌ی متون غربی اختصاص داده است و باقی را به پیش پژوهشهای اسلامی، و این در حالیست که بیش از نیمی از آن ۹۰ درصد اسنادانی هستند که بیست و نه سال تحقیق پیرامون یکی از مسائل عینی جامعه را کرده بودند. بدینسان فارسی دانشگاه را برای حزب حاکم میسازد. مسئولان انقلاب فرهنگی همه جا رهنمودهای آیت الله خمینی را مبتنی بر "اسلامی کردن دانشگاه‌ها" با خود حمل میکنند. اینک در یک سالی که کدسه و "هم غلطی" نکرده‌اند، دیگر همه صداسند که از اسان اسلام چیزی بیرون آمدنی نیست و حایل کارشان در بوجاهدن حجاب اسلامی بر دانشگاهها و در بنیان سعی بر تبدیل آن به ابرار فرهنگی استوار خواهد بود. در این میان اعمال سلیقه‌ها و نظرگاههای روحانیون متعصب تر، حتی انکار فراموش نمیشود. گناه واقعیها با فتاوی سرورده‌ی هم پیدا میکنند. از آنطرف "اسرائیلها" از یک حد ستاد انقلاب فرهنگی و با یک سر اسناد طرفدار خود و نیز تازی صفتی محدود سیاسی در طرح بازگشایی دانشگاهها را پس میکنند. حزب جمهوری و جبهه تحلیلی برای بازگشایی دانشگاهها ندارند. آنها کزسان تبدیل واقعی دانشگاه به مرکز تربیت تخصصی مکتبی و با بهتر بگوئیم بکنیون متخصص که در آن حاشیه‌های مادی سرده بورژوازی و حاجی اربورژوازی تضمین شده‌اند میبایست. "اسرائیلها" در مقابل آنان به طرح شعار کذابانه‌ی بازگشایی دانشگاهها و نیاز جامعه و انقلاب به اسکا و علم و آزاداندیشیه دست زده‌اند. کامیاب محوای دانشگاهی که میخواهند باز گشایند گاهی سافکسم تنها دورویی آنان را بار میسازد. در دانشگاه آنان نه شورا مطرح است و نه بود ارگانیک میان زحمتکشان و دانشکشان. آنها در صورت بازگشایی السد تولید بیشتر به قسمت استثمار بیشتر، و سامع جناحی دیگر از بورژوازی را ملحوظ میدارند و لاغیر. هرگاه بخواهند محض و شش روابط طبقاتی

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه‌دار

به انواع و اقسام درگیریهای اقتصادی و اجتماعی گرفتار آمده اند تا حد معینی کشش و توان حمایت از مبارزات دانشگاهیان را دارند. در عین حال این توان نیز نباید دست کم و با لایتغیر گرفته شود. ترویج راه حل های انقلابی با اتکا به همین میزان نیروی آماده مردم و دانشگاهیان قادر است توان عمومی را بویژه در میان اقشار آگاه اجتماعی ارتقاء بخشد. مرزبندی قاطع در مقابل راه حل های انحرافی تنها با طرح برنامه های انقلابی میسر نیست. میباید این طرحها را در بیشترین ارتباط سازنده با زحماتشان بویژه طبقه کارگر قرار داد. آنها را آموزش دهند و از آنها الهام بگیرند. اینگونه میتوان از انتزاعی شدن آنها جلوگیری کرد و بدینسان از منزوی شدن خود جلوگیری کنند. سطح مبارزات دانشگاهیان میباید مطابق برنامه و متناسب با افزایش آگاهی و همکاری عمومی ارتقاء یابد. مجموعه ی طرح ها و برنامه ها از غالب طرحی نو در مقابل انقلاب فرهنگی کذائی خواهند بود. طرحی که در آن نه وعده انقلاب فرهنگی - که در گروی انقلاب اجتماعی است - بلکه وعده ی تبدیل دانشگاه ها به سنگرهای دفاع از آزادی و مراکز پرورش اندیشه های خلاق و مکانهائی برای تبلور دردهای اجتماعی نهفته است. وعده ی هموار کردن راه انقلاب اجتماعی، به مثابه تنها راه نهائی حلال بحران های جامعه، از کانال فرهنگ و دانش و هنر.

جنبش دانشجویی...

باید توجه ها را نسبت به اهداف و رژیم آگاه گسوده و لزوم بازگشائی فوری دانشگاهها را تبلیغ نمود. تنها در این صورت است که میتوان، دانشگاه آپسن متعل همیشه فروزان جنبش مترقی و ضدارتجاعی را بار دیگر فروزان تر کرده و جهت گسترش مبارزه علیه رژیم حاکم و امپریالیسم جهانی گام برداشت.

معنی دارند مسئله ی دانشگاهها را به فراموشی بکشاند و به اسر بیا که اسرار د رگمر حکت با عراق و مبارزه با "سلطان بزرگ" میباشند بورژوازی سکر آزادی و آگاهی را ماستمالی کنند. ترسانان را جدی هم از افشا شدن خودشان در نسخه ی آغاز فعالیت دانشگاهی است. اسان در مورد آلترا نشوهای دانشگاهی نه مبارزه با انقلاب فرهنگی فلالی و جهاد دانشگاهی را که تا امروز به کار تخریب و انهدام دائمی مشغول بوده است، بلکه لزوم همکاری با آن را توصیه میکنند. گویا نام "جهاد" آنها را سخت گرفته است. در مقابل، "لیبرالها" سعی در بازگشائی دانشگاه در سایه ی توجیه جلالی بنی صدر در اول تا سوم اردیبهشت سال قبل دارند. دانشگاه آنان از حیث محتوی تفاوت چندانی با دانشگاه زمان شاه ندارد. آنها هنوز بر سر این عقیده که عامل تعطیل دانشگاهها "چپها" بوده اند بافتاری دارند. واضح است که در صورت بازگشائی آنان چه محتوی و چه شکل برخوردی را پیش خواهند گرفت. در این میان چپ مستقل وظیفه دارد کسه در فعالیتها ی دموکراتیک دانشجویان و دانشگاهیان در جهاد بازگشائی دانشگاهها شرکت کند. در همان حال مرزبندی قاطع با "لیبرالها" را فراموش نباید. در صورت ظهور اراده ی سرمایه داری دانشگاهها در منافع زحمتکشان و در جهت مبارزهی ضد امپریالیسم - ضد امپریالیسم - در سایه ی عنوان تبدیل به یک ضروری است. در سایه ی دفاع از اسر تبدیل به یک مبارزه ی راه حل چپ در مورد دانشگاهها در میان مردم ترویج شود و در مقابل راه حل های حاکمیت به آنان عرضه گردد. در همین رهگذر مبارزات دموکراتیک دانشگاهیان میباید آنچنان جهت داده شود که از لغزیدن به تله ی "لیبرالها" و یا گرایش بسوی دام سوداگران اکثریتی مبرا باشد. همه ی آنها در سایه ی دفاع از طرحهای انقلابی، و سازما دادن مبارزات دموکراتیک و اتکا به نو تا مسراس است. توده ها که اینک به برکت پیوری اسلامی، خود

اول اردیبهشت...

- * دانشگاهی که مدرسه ی انقلاب باشد،
- * دانشگاهی که توطئه های هر رژیم سرکوبگری را افشاء کرده و از منافع مردم ستم دیده دفاع میکند،
- به برنامه ی فوری همه شکل های مترقی دانشجویی و استادان تبدیل شود.
- بار دیگر در سالروز اول اردیبهشت یاد دانشجویان شهید را گرامی داشته و تمامی نیروهای انقلابی و مترقی را به مبارزه ای یکپارچه و متحد، برای بازگشائی مجدد دانشگاهها فرا میخوانیم.
- گرامی باد یاد دانشجویان شهید
- هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان حامی سرمایه دار
- دانشگاه سنگر زحمتکشان آزاد باید گردد

۶۰/۱/۲۸

سازمان وحدت کمونیستی



اسلام، حضرت اسنا دخیل طهما سی، از اعضا فداکار فداشان اسلام". اما سؤال اساسی اینست: واقعا چرا رزم آرا به قتل رسید؟ برای رسیدن به پاسخ مشخصی لازمست بحای روی صحنه به پشت پرده توجه کنیم، بحای برداختن به آدمکها بهتر است ببینیم که سرنخها از چه جاهائی کشیده میشد. در این رابطه، قبل از هر چیز لازمست که دشمنان اجباری یا واقعی رزم آرا را، در لحظه ترور بشناسیم و ببینیم چه افرادی با نیروها و بخاطر چه منافعی از کشته شدن او واقعا "خوشحال" شدند. (۱) در مقاله حاضر، می‌کوشیم در مورد این "جرا"ی اساسی، جوابهای ارائه دهیم.

۱

در شماره قبل، بهنگام معرفی دوستان و طرفداران رزم آرا، اشاره کردیم که امپریالیسم امریکا تحت چه محظوراتی در کنفرانس لندن، با امپریالیسم انگلیس بر سر زمامداری سپهدرزم آرا به توافق رسید در همانجا، چند نمونه از خشنودی محافل امریکائی در مورد روی کار آمدن یک "دولت مقتدر" در ایران ارائه دادیم.

کمی بعد از توافق دو دولت امپریالیستی امریکا و انگلیس، در تاریخ ۲۹/۳/۱۵ (یعنی بیست و روز قبل از صدور فرمان نخست وزیری رزم آرا)، دکتر گریدی بعنوان سفیر جدید امریکا در ایران منصوب شد. (۲) او بلافاصله پس از این انتخاب، طی یک مصالحه مطبوعاتی با خبرنگاران روزنامه‌ها در آتن، در مورد نخست وزیری که ۲۰ روز بعد میبایست در ایران روی کار بیاید چنین "پیشگویی" کرد:

"... باید دولتی که مورد اطمینان باشد در آنجا روی کار بیاید. این دولت بعد از ورود من به ایران، زمامدار خواهد شد و از پشتیبانی امریکا برخوردار خواهد گردید. از ایران بعنوان پایگاهی بر ضد مراکز حساس شوروی استفاده خواهد شد... پس از حصول اطمینان از دولت ایران، امریکا اسلحه و پول برای ایران خواهد فرستاد."

در همان ایام، مخبر روزنامه نیویورک تایمز - صراحتا "نوشت:

"در تهران بر کسی پوشیده نیست که دکتر گریدی هماکنون یکی در یونان وظیفه داشت مراقب اوضاع باشد، این نقش را در تهران باید ادا می‌دهد."

از "پیشگویی" دکتر گریدی که با اختلافی ناچیز درست درآمد (۳) که بگذریم، باقی امیدهای کمپانیهای نفتی و محافل امریکائی، با زمامداری رزم آرا نه تنها تحقق نیافت بلکه با گذشت زمان، کم‌کم به یاس مبدل گردید.

رزم آرا، بدلیل اینکه در شماره قبل متذکر شدیم، از همان آغاز، سیاست دوری از امریکا و نزدیکی به شوروی را در پیش گرفت. وعده‌ها و بویژه امتیازات شخصی که رزم آرا به شوروی داد (که در مقاله قبلی به آنها پرداخته‌ایم)، فقط به مفهوم مخالفت آشکار با امریکا نبود بلکه حتی جنبه ستیزه جویی داشت. امپریالیسم امریکا، کمپانیهای نفتی و دکتر گریدی نمی‌توانستند در مقابل این ستیزه جویی بی‌اعتنا باشند ولی آنچه در واقع برایشان اهمیت سیاسی داشت پشت پا زدن امپریالیسم انگلیس به موافقتنا می‌لندن و از بین بردن تمام امیدهای امریکا (پس از توافق رزم آرا با شرکت نفت انگلیس در مورد

فدائیان اسلام (۹)

ترور رزم آرا:

بیاری خدا و امپریالیسم امریکا

و- رازی

در شماره‌های پیشین این سلسله مقالات، به دروغ بافی‌ها و وارونه نویسی‌ها در رژیم جمهوری اسلامی در زمینه وقایع تاریخی، به‌ماجرای ترور کسروی و رابطه آن با کشف الاسرار خمینی، به فرمان برداری فدائیان اسلام از آیت الله کاشانی تا قبل از زمامداری مصدق، علل و انگیزه‌های اختلافات بعدی آنها، به قضیه ترور هژبر و نعل وارونه زدن در مورد علل ابطال انتخابات دوره‌ی شانزدهم در تهران و موفقیت دکتر مصدق و سایر کارکنانهای مورد حمایت جبهه ملی (از جمله آیت الله کاشانی) در انتخابات بعدی، سخن گفته‌ایم.

در شماره ۹ عها، در مورد ترور رزم آرا، در آغاز چند نمونه (نظیر فرمانات عبداللہ کر با سچیان مرید آیت الله کاشانی، پادوی سر لشکر زاهدی، مزدور ساواک و مدیر "نخستین نشریه انقلابی اسلامی ایران" یعنی جریده‌ی شریفه "نبرد ملت" - و بیانات پر شور آخوندنیمجه فاشیست یعنی حجت الاسلام عظیمی که: "اگرما رزم آرا را نمی‌کشتیم نفتی ملی نمیشد"، و غیره) را بعنوان مشتی از لاطنات رایج در جمهوری اسلامی، نقل کردیم. بدنبال ارائه خلاصه‌ای فشرده از رویدادهای تاریخی، مبارزات پیگیر ضد استعماری و دموکراتیک توده‌ها پس از شهریور ۲۰ و تلاشهای نما - بندگان اقلیت دوره‌های چهارده، پانزده و شانزده مجلس (به پشت گرمی از حمایت مردم)، نتیجه گرفته‌ایم که این پروسه نمی‌توانست - در نگرشی (نه متافیزیک - یکی بلکه) دیالکتیکی به تاریخ، با یا بدون ترور

رزم آرا، به‌ملی شدن منتهی نشود. در شماره ۷۰ رهائی، فدائیان اسلام را موقتاً در پستوی تاریخ رها کردیم تا مسئله ترور رزم آرا را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهیم: معرفی دوستان و دشمنان رزم آرا در زمان ترور. در آنجا دوستان و طرفداران رزم آرا (انگلیستان، شوروی و حزب توده) را معرفی کردیم و دیدیم که چرا از این طرف معادله، کمترین خطری نمی‌توانست متوجه رزم آرا باشد. بنابراین، انگیزه‌های قتل رزم آرا را باید در جای دیگری جستجو کرد.

رزم آرا کی، کجا و توسط چه کسی کشته شد؟ سؤال پیش پا افتاده و موضوع کاملاً شناخته شده‌ایست که به‌یمن بلندگوهای تبلیغاتی رژیم جمهوری اسلامی، کمتر کسیست که جواب آن را نداند؛ "در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، در مسجد امام خمینی، توسط شهید بزرگوار

مورخ چهارم اسفند موردنا شد و نا کید قرار گرفت .
ویدنگونه آبپاکی سرکمانی های نفتی آمریکا
ریخته شد . (۵)
نازدهم اسفند - رزم آرا بهنگام شرکت در مجلس ختم
آیت الله فیضی ، از روحانیون درجه اول کشور ، در
مسجد شاه به قتل رسید .

۲

اوچگیری مبارزات ضد امپریالیستی و دموکراتیک
توده ها ، محمدرضا شاه را واداشت که علی رغم وقوف
به قلدری و جاه طلبی رزم آرا ، به نخست وزیری او
رضایت دهد . درست بهمان دلیلی که شاه در بهمن ۲۴ ،
برای قوام سلطنت و حل "عائله ای آذربایجان"
و کردستان ، با وجود ترس از قوام السلطنه ، او را بجای
دولت بی لیاقت حکیمی به نخست وزیری منصوب کرد ،
در تیرماه ۲۹ نیز برای مهار کردن "هرچو مرج سراسر
کشور" ، به نخست وزیری "مرد مقتدر ایران" بجای
مترسکی بنام علی منصور رضایت داد .

امریکا و شاه با دو "تحلیل" متفاوت ، در آغاز
از حکومت رزم آرا حمایت کردند . یکی به موافقتنامه
لندن و جنگ اندازی و شرکت در غارت منافع نفتی
ایران چشم دوخته بود و دیگری با شامه ی قوی
مشاوران خود در ریاض فتنه بود که جنبش با چنان شتابی که
به پیش میروند نمی تواند به زمانمداری مصدق و ملی
شدن نفت ، محدود بماند . از همان روزهای اول
حکومت رزم آرا ، امریکا و شاه در پیافتند که در "تحلیل"
ها و در محاسبات خود دچار اشتباهات بزرگ شده اند .
بالاخره چهارم و دوازدهم اسفند ۲۹ ، هرگونه آمیدی
رایه یاس تبدیل کرد . بدتر از آن ، اطلاعات منابع
حاسوسی امریکا و وابستگان به دربار ، و تبادل
اطلاعات از طریق شبکه های ارتباطی نشان میداد که :
یکی با یاد از "حق" خود در منافع نفتی ایران چشم
پوشی کند و دیگری از مقام شامخ سلطنت . و چند روز
بعد ، مرد خدا را و احنافدا ، حضرت استاد خلیل
طهماسبی ، گویا برای استقرار حکومت و اجرای احکام
اسلام ، بدستور آیت الله کاشانی ، با تلاشهای خستگی
نا پذیر دکتربقائشها (آنطرفتر ، در پشت دیوار ، با
جنب و جوش در سفارت امریکا) ، با تجویز تلویحی
شاه به کشتن رزم آرا در ملاقات خود با نواب صفوی ، با
پشتکار و فداکاری اسدالله علم ، رزم آرا را در مسجد
شاه ترور کرد . و دانسته یا ندانسته (وبگمان ما
بیشتر ندانسته) (۶) ، روزنه آمیدی در مقابل
امپریالیسم امریکا گشود و سلطنت محمدرضا شاه را از
سقوط نجات داد .

در شماره قبل ، دریک شمای کلی ، محمدرضا شاه
را در آن زمان به احمد شاه ، و سپهبد رزم آرا را به
سردار سپه تشبیه کرده ایم (به تفاوتهای غیر اساسی
محمدرضا شاه - احمد شاه ، و سپهبد رزم آرا - سردار
سپه البته بی توجه نیستیم) ، و در همانجا ، به هدف
امپریالیسم انگلیس در حمایت از سردار سپه و سپهبد
رزم آرا - اشاره کرده ایم (البته به تفاوتهای اساسی
شرایط جامعه در ۱۲۹۹ و ۱۳۲۹ کلاما "توجه داریم") .
از نظر دولت انگلیس ، محمدرضا شاه بی لیاقت تر از
آن بود که بتواند با اوضاع توانائی آن روزها به مقابله
برخیزد ، و سپهبد رزم آرا ، مرد مقتدر ارتش درست در

قرار داده ۵-۵۰) و کمپانی های نفتی این کشور برای
شارکت در غارت منابع نفتی ایران بود .

در اسفند ۲۹ ، سرو قایم در جهت منافع امریکا
چنان شتابی بخود گرفت که امپریالیسم امریکا
میبایست ، در فرصت بسیار کمی که در پیش داشت ،
به سرعت دست بکشد . عکس العمل فوری و قاطع
امریکا با اینکه از کاتالهای از پیش آماده ای میگذاشت
مکملنیسمهای ظریفی نیز داشت تا جائیکه حریف
میدانست دقیقا "از کجا ضربه خورده است ، و دیگران
ها چو واج میمانندند . درست است که افسانه "ترور
رزم آرا به منظور استقرار حکومت اسلامی و اجرای احکام
اسلام" و خزعبلات مشاهیر ، هر آدمی که نیمچه شعوری
داشته باشد بدانگی میتواند کننار بزند ولی آید دشمنی
دیرپا و کینه عمیق آیت الله کاشانی با رزم آرا به
تنهایی نمیتواند برای توجیه این ترور کافی باشد ؟
اگر بظا هرچنین باشد ، در واقع چنین نیست . درست
اینکه : دقیقا "چنین نیست .

قبل از پرداختن به اینها به چند تاریخی که در زیر
میاوریم ، دقیقا "توجه کنید :
مدتی بعد از اینکه دکتر مصدق و چندتن از نمایندگان
مجلس ، دولت رزم آرا را در مورد نفت (در ۲۱ مهر ۲۹)
استیضاح کردند ، رزم آرا با سفیر انگلیس وارد مذاکره
شد .

اول آذر - دکتربقائی بر اساس اطلاعاتی که از منابع
امریکائی بدستش میرسید ، در روزنامه "شاهین"
اعلام کرد که مکاتبات محرمانه رزم آرا با سفیر
انگلیس را انتشار خواهد داد . رزم آرا بلافاصله دستور
داد که شماره های اول آذر جمع آوری شود و روزنامه
نیز توقیف گردید .

بیست و نهم آذر - کمیسیون نفت مجلس اعلام کرد :
"قرار داد الحاقی با عد - گس کافی برای استیفای
حقوق ایران نیست ."

پنجم دی - فروهر ، وزیر دارائی رزم آرا ، مودیان
لایحه مذکور در فوق را از مجلس پس گرفت و اعلام داشت
که : "دولت لایحه ای طبق قانون ۲۹ مهر ۱۳۲۶ بمنظور
استیفای حقوق ایران تهیه : عاقبا "به مجلس
تقدیم خواهد کرد"

نهم دی (۳۰ دسامبر ۱۹۵۰) - قرار داد کمپانی نفتی
امریکائی آرا مکو و عربستان سعودی بر اساس تصنیف
عوایدیه امضاء رسید . چند روز بعد ، گریدی سفیر
امریکا به منظور سنگ اندازی در راه مذاکرات رزم آرا
و شرکت نفت ، در تهران اعلام داشت : "برای من
اهمیت دارد که اعلام کنم شرکت امریکائی آرا مکو
در عربستان سعودی ، ۵۰ درصد از درآمد خود را به ملک
عبدالعزیز آل سعود میپردازد ."

بیست و یکم دی - بر اساس پیشنهادی که از نمایانندگان
مجلس ، کمیسیون نفت ملزم گردید که
وظایف دولت را ظرف دوماه در مورد نفت تعیین کند .
چهارم اسفند (۲۳ فوریه ۱۹۵۱) - بالاخره مذاکرات
محرمانه و طولانی رزم آرا با شرکت نفت و سفیر انگلیس
به نتیجه رسید . شهرد ، سفیر انگلیس ، طی نامه ای
محرمانه ای در همین روز ، موافقت دولت خود با
قرار داد ۵۰-۵۰ را اعلام داشت . (۴)

و از دهم اسفند در ملاقات رزم آرا ، شهرد و نورنگرفت
از بیرون شرکت نفت انگلیس (در تهران ، مفاد نامه

مبارزه با امپریالیسم حدالنه مبارزه با سرمایه داری نیست

نقطه مقابل او قرار داشت. رضا خان مریخ، نسل از کودتا قول داده بر سرده امیرالسم انگلیس با دولتی میسر در آزا، از الیا پتر امتحان خود را داده بود و دور سردید، از بهترین و مطمئن ترین مهره های این امیرالسم شمار میرفت تا جاییکه بعضی ها او را "عصا تلحنت سرویس" (۷) میدانند. بهر حال، محمدرضا شاه، سرنوشت پدر و کلمات قمار آن انگلیسی معروف که "ما او را آوردیم و ما هم بردیم" را فراموش نکرده بود. و به این تفاوت نیز باید توجه داشت: رضا شاه، در اوج دیکتاتوری خود به آن سرنوشت دچار شده بود، در حالی که محمدرضا شاه بقول دکتر بقاشی "یک بره معصوم" نبود. تا جاییکه دکتر گرییدی، سفیر جدید آمریکا، در ۲۹/۴/۸۰ بهنگام ورود خود به تهران (و سه روز قبل از تقدیم استوارنامه خود به شاه) برای آن "بره معصوم" چنین تکلیف کرد: "شاه باید تماشاچی باشد، او ابتدا نباید در سیاست داخلی دخالت کند. اگر ایران بخواهد از بحران نجات ورهائی یابد، باید نقش راهنمایی و ارشاد آمریکائی ها را بخوبی دریابد".

شاه به اجبار به نخست وزیری رزم آرا رضایت داده بود، و این اجبار، علاوه بر دلیلی که در سطور فوق ذکر کردیم، دو دلیل دیگر نیز داشت: اولاً "بین" "بد" (رزم آرا) و "بدتر" (کتر مصدق) "بد" را انتخاب کرده (۸) و دلیل مهم تر اینکه: شاه در مقابل خواست و تصمیم دودولت امپریالیستی انگلیس و آمریکا، جرأت کمترین ابراز مخالفتی نداشت. شاه از رزم آرا (چه در زمان ریاست ستاد و در چه در زمان نخست وزیری) نفرت داشت. شریا در خاطرات خود، نمونه هایی از بی اعتنائی و حتی تحقیر شاه توسط رزم آرا را ارائه میدهد. بر این احساس نفرت، باید وحشت شاه از رزم آرا را اضافه کرد. شریا در خاطرات خود می نویسد: "رفتار رزم آرا با سایر فرماندهان نظامی که اظهار بندگی و جاکری میکردند، بسیار فرق داشت. شاه از او وحشت داشت و در او یک کودتاجی بالقوه را میدید".

چند ماه بعد، این "خطر بالقوه" برای شاه ایران با شتاب میرفت به خطر بالفعل تبدیل شود و "این بره" محمدرضا شاه به هیچ وجه قابل تحمل نبود (۹). چرا که "رزم آرا نقشه تغییر رژیم به جمهوری را داشت و ریاست جمهوری خودش را مطرح کرده بود و به تصویب آریاب (انگلیستان) رسانده بود و وارد میدان شد و اصطلاحات را وعده داد" (۱۰). نویسنده کتاب "تاریخ انقلاب نفت ایران" (در ص ۱۲۷) می نویسد:

"رزم آرا توطئه مهمی بر ضد رژیم ایران طرح کرده که از مدتی پیش مقدماتش را فراهم ساخته بود".

و اضافه میکند:

"در اینکه این کودتا کاملاً به نفع شرکت نفت (انگلیس) تمام میشد، تردید نبایست داشت".

بعدها، برده از سناریوی کودتای بموقع مهار شده، بویژه در مطبوعات خارجی از جمله در مجله "بزرور" کنار زده شد: رزم آرا با اعلام حکومت نظامی، انحلال مجلسین، کشتن عده ای از نمایندگان اقلیت آیت الله کاشانی، بعضی از مدیران جراید مخالف دولت، اعلام حکومت جمهوری میکرد و اصطلاحات اساسی را وعده میداد و "تکخال سیاسی" (موافقتنامه ۵۰-۵۰)

را از آستین بیرون میآورد. و گفتار پیر، بدینگونه "بره معصوم" و گری جوان را نکاح می یابید.

در باره عکس العمل سریع وقاطع ولی محتاطانه ای گری جوان، در صفحات قبل، اشاراتی کرده ایم و در صفحات بعد نیز در رابطه با اقدامات مهره های آمریکائی بیشتر سخن خواهیم گفت. ولی "بره معصوم"، آشفته و سراسیمه بود (شری در خاطرات خود تصویر روشنی از حالات روحی شاه در روزهای قبل از ترور رزم آرا بدست میدهد و از جمله میگوید: "... و شب و روز، کاری جز گوش دادن به رادیو، خواندن جراید، گرفتن رادیوهای خارجی نداشت".

شاه نیز علی رغم آشفتگی و اغتشاش فکری ترجیح داد نه راساً بلکه از طریق "غلام خانه زاد" دست بکار شود. بنا بر این کارگردانی نمایشنامه "حل مشکل رزم آرا" از یک طرف به دکتر بقاشی و از طرف دیگر به اسد الله علم واگذار گردید. اگر روابط نزدیک دکتر بقاشی با دربار و سرپرستی اش به آمریکارادر نظربگیریم، بی بردن به راز همکاری و تفاهم دو کارگردان (یا دو کارچرخان) نمایشنامه، کار مشکلی نخواهد بود. خلیل الله مقدم در کتاب "تاریخ مبارزه ضد امپریالیستی..." (جلد اول، ص ۱۲۹) سؤال میکند:

"چرا و چگونه رزم آرا کشته شد؟ از چه روی رزم آرا مستوجب مرگ شد و چه دستهای پنهانی در کار بوده و اینکه آیا غیر مستقیم از اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام رابطه ای با دربار داشته اند و نقش اسد الله علم و... (۱۱) چیست؟ بماند" (۱۲)

نه "اطرافیان و نزدیکان فدائیان اسلام"، بطور غیر مستقیم" بلکه رهبر شماره ۱ و شماره ۲ آنها بطور مستقیم، نه فقط با علم بلکه همچنین با شاه رابطه داشته اند. شریا در سالها پیش، زمانی که هنوز مسئله ای بنام جمهوری اسلامی و فدائیان اسلام وجود نداشت، در خاطرات خود بعنوان یک شاهد عینی بر این امر گواهی داده و مهمتر از آن مطلبی است که تیمسار شایانفر، در آغاز حاکمیت جمهوری اسلامی بیان کرده است. او طی مصاحبه ای در مورد فدائیان اسلام در مقابل این سؤال خبرنگار (در رابطه با همان گواهی شریا)، چنین جواب میدهد:

"موضوعی که برای مردم شنیدن آن تازگی دارد اظهارات نواب صفوی درباره رزم آرا میباشد. او در یکی از جلسات دادگاه گفت در زمان نخست وزیری رزم آرا، من و سید عبدالحسین واحدی تقاضای ملاقات با شاه را کردیم. (۱۳) در این ملاقات به شاه از فساد موجود در مملکت شکایت کردیم و گفتیم او خود را مسلمان میدانند چرا جلو این فساد و هرزگیها را نمیگیرد. بعداً افزودیم قدمها ناپذیرد کردن مسببین فساد است. شاه در جواب وجود فساد را قبول کرد اما تمام تقصیرها را متوجه رزم آرا کرد یعنی تلویحاً "یا کشتن رزم آرا موافقت کرد".

موقعی که سخنان نواب به اینجا رسید، رئیس دادگاه هزنگ زد و دادگاه را تعطیل کرد. بعد از ۲۴ ساعت که دادگاه دوباره تشکیل شد من از نواب صفوی پرسیدم بعد از تعطیل دادگاه به او چه گذشت؟ نواب گفت: مرا به اتوبوس سپردند و از من پرسیدند: "آزموده به من بگو"

کرد و گفت چرا اسم شاه را در دادگاه مطرح کردم. او گفت تو کوچکتر از آن هستی که شاه با تو ملاقات کند (۱۴)

اندالله اعلم. وزیر کا رو جاسوس شاه در کا بیست رزم آرا بود. شریا در خاطرات خود از قول علم می نویسد که بطور علم از وزارت کشاورزی بوسیله تلفن با رئیس شهر بانی در مورد شرکت رزم آرا، در مجلس ختم آیت الله فیض در مسجد شاه، تماس می گیرد. وقتیکه رئیس شهر بانی اظهار بی اطلاعی میکند، او بلافاصله به نخست وزیر میرود و رزم آرا را با خود به مسجد شاه میبرد پس از گذشته شدن رزم آرا، با عجله خود را به دربار میرساند و اولین کسی است که این خبر را به شاه میدهد. (۱۵) و بشاه میگوید: "کشتند و راحت شدیم". (۱۶)

شری در خاطرات خود می نویسد:

"وقتی تنها شدیم شاه به اسدالله خان گفت: علم با این تیر چندان زده شد: کودتا و کودتای ترور شد."

۳

در این سلسله مقالات دلایل و انگیزه های دشمنی آیت الله کا شانی با انگلستان و مپرده های آن در ایران (از جمله رزم آرا) بدفعات سخن گفته ایم و لزومی ندارد که آن مطالب را در اینجا تکرار کنیم. شاید هیچیک از سرسپردگان امپریالیسم انگلیس با اندازه رزم آرا، آیت الله کا شانی را مورد اذیت و آزار قرار نداده باشد. رزم آرا که مدت ۶ سال رئیس ستاد ارتش بود، در تمام زندانها و تبعیدهای کا شانی بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت داشت. بویژه، همانطوریکه در مقالات قبلی گفته ایم، دستگیری و توبیخ و کتک زدن آیت الله کا شانی (که منجر به شکستن یک دندان او شد) در همان شب واقعه ۱۵ بهمن ۲۷، مستقیماً بدستور رزم آرا و توسط ماموران ارتشی صورت گرفت. هوای بسیار سرد و نداشتن لباس گرم (ما مورین رزم آرا فرصت برداشتن لباس را نداشتند) نداشتن پوشش و توبیخ و توهین های محافظین او بحدی شدید، که بطوریکه خود کا شانی بعدها تعریف کرد، سردی بود در بین راه تهران - کرمانشاه تلف شود. وقتیکه در اردیبهشت ۲۹، بدنبال انتخاب آیت الله کا شانی به نمایندگی مجلس و تلگرام علی منصور مبنی بر اعلام "مراتب عظمت و ملاطفت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی" به ایران بازگشت، رزم آرا باز دست از سرش برنداشت آیت الله کا شانی پس از قتل رزم آرا، در مصاحبه با خبرنگار دیلی کسپرس فاش کرد که رزم آرا توسط عده ای از افسران مورد اعتماد خود در صحنه اوبرآمده بود. (۱۷)

بنا بر این کینه ای که آیت الله کا شانی از رزم آرا به دل داشت جز با کشته شدن او تسکین نمی یافت. و بی علت نیست که موجود مرموز و خودداری مانند کا شانی، پس از انجام این ترور، نتوانسته باشد در مصاحبه ها و اعلامیه های خود، خوشحالی زاید الوصف خود را از این ترور مخفی کند عکسهای که از آیت الله کا شانی و خلیل طهماسبی (پس از هائی فردا خیرالذکر از زندان) در دست است، (۱۸) گویا ترازدها سند میتوانند مراتب سیاس آیت الله از آن "قهرمان" را به نمایش بگذارند.

پس از ترور رزم آرا، وقتی که خبرنگار دیلی کسپرس از آیت الله کا شانی نظرش را در مورد این ترور و قتل رزم آرا پرسید، آیت الله با تبسم جواب داد: رزم آرا خائن و قتل او امر مبارکی بود و قاتلش قهرمان بود (۱۹)



در شماره های قبل گفته ایم که جبهه ملی در ۲۸/۸/۴۸ تشکیل یافت. از اقلیتی خوشنام و غیر وابسته که بگذریم، اکثریت هیات موسسین جبهه ملی را عناصر فرصت طلب یا وابسته به امپریالیسم آمریکا، تشکیل میداد. در کتاب "گذشته چراغ آینده است" تعداد هیات موسسین جبهه ملی، نوزده نفر ذکر میشود. در حالی که بقول اکثر منابع (از جمله بنا به گفته شخص دکتر مصدق) (۲۰) تعداد آنها بیست نفر بوده است. بهر حال در کتاب "گذشته چراغ..." (ص ۴۹۱) تعداد ۱۹ نفر را ب شرح زیر ذکر میکند:

- ۱- دکتر محمد مصدق
- ۲- شمس الدین امیر علاء
- ۳- یوسف مشار
- ۴- دکتر شایگان
- ۵- محمود نریمان
- ۶- دکتر سنجابی
- ۷- دکتر کاویانی
- ۸- دکتر مظفر
- ۹- حسین مکی
- ۱۰- عبدالقدیر آزاد
- ۱۱- عباس خلیلی
- ۱۲- حائری زاده
- ۱۳- عمیدی
- نوری
- ۱۴- دکتر حسین فاطمی
- ۱۵- جلالی نائینی
- ۱۶- احمد ملکی
- ۱۷- ارسلان خلعتیری
- ۱۸- مهندس زیرک زاده
- ۱۹- آیت الله غروی

از سه چهار نفری که در تمام دوران مصدق و بعد از آن به مصدق وفا دار ماندند و از چند عنصر بیگانه کم خاصیت یابی خاصیت (بویژه بعد از کودتا) که به بگذریم، اکثریت هیات موسسین جبهه ملی را عناصری تشکیل میدادند که یا در اوج جنبش به آن خیانت کردند و بعد از سی تیر به مخالفین سر سخت دکتر مصدق مدلل شدند و یا با ندامت آمیزی اشتغال کردند (۲۱) و یا پس از ۲۸ مرداد، بلافاصله با پس از مدتی، به خدمت رژیم کودتایی درآمدند. تعدادی از این عناصر خائن مانند عمیدی نوری به معاونت سر لشکرزاهدی و یا نظیر حائری زاده و ارسلان خلعتیری به نمایندگی مجلس هجدهم رسیدند.

در خارج از هیات موسسین جبهه ملی با یداز مزدوران امپریالیسم آمریکا و از "همزمان" دکتر بقائی یاد کرد که در آغاز از میان جبهه ملی بوده اند. از معروفترین اینها میتوان از روحانی رشوه خوار، شمس قنات آبادی و وزیر گردنه، میراشرافی، مدیر روزنامه آتش را نام برد. که هر دو پس از ۲۸ مرداد به مجلس کودتا (دوره هجدهم) راه یافتند.

با ندامت آمیزی جبهه ملی (و نیز آیت الله کا شانی) پس از ۲۰ تیر ۲۹، وقتیکه مطمئن شدند آخرین امید امپریالیسم انگلیس یعنی قوام السلطنه ناکام ماند و پشت انگلستان بزمین سائیده شد، دیگر به مصدق نیازی نداشتند و سرخشانها با او با جنبش توده ها به مخالفت پرداختند. این مخالفت خائنانها را تا علمداری کودتای ۲۸ مرداد، پیگیرانه ادامه دادند. ولی سه سال قبل از آن یعنی در زمان حکومت رزم آرا بطوریکه دیده ایم، وضع کاملاً برعکس بود.

وقتی که به صورت جلسات مجلس شانزدهم (مربوط به ۸ ماه و نیم زمامداری رزم آرا) نگاه میکنیم که با ندامت

میک بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

امریکائی جبهه ملی در مجلس (علی الخصوص دکتربقاائی)، در شکل (نه در محتوی)، بسیار تندتر و شدیدتر از جناح غیر وابسته جبهه ملی به رزم آرا حمل میگردند و غالباً "بارکیک ترین دشنام ها، تاحسد "برووکا تورهای" حرفه ای سقوط میگردند.

احمدملکی، یکی از موسسین اولیه جبهه ملی (ومدیر روزنامه ستاره)، بعد از کودتا کتابی نوشت بمنظور بدنام کردن دگترمصدق ونهضت نفت بنام "تاریخچه جبهه ملی" که آنرا به شاه و سرلشکرزاهدی تقدیم کرد. او در این کتاب به تفصیل تعریف میکند که عده ای از موسسین جبهه ملی از جمله دکتربقاائی، حاشی زاده، مکی و خود او با "دیشر" وابسته مطبوعات، "دکترگریتی"، وابسته فرهنگی (که فارسی را بخوبی تکلم میکرد) و "ویلز"، مستشار سفارت آمریکا، جلسات هفتگی داشتند و این جلسات غالباً در خانه مجلل میراشرافی، در باغ صبا، تشکیل می یافت. در یکی از همین جلسات بود که دکتربقاائی از مقامات یا جاسوسان سفارت آمریکا خواست که برای مبارزه با کمونیسم، با کمکهای مادی، او را در تشکیل حزب و روزنامه ای بعنوان ارگان آن، باری دهند. تشکیل حزب و انتشار روزنامه (که بعداً "شاهد" بنام گرفت) و بویژه هزینه های کمرشکن استخدام باند های چماق بدستان و چاقو کشان حزب "زحمتکشان ۱۱"، البته بدون یاری عموسام و توسل به کیسه پرفتوت او، ممکن پذیر نبود.

اینها مربوط به قبل از روی کار آمدن رزم آراست. در زمان حکومت رزم آرا، بطوریکه گفته ایم، آیت الله کاشانی ها، دکتربقاائی ها، حاشی زاده ها، عمیدی نوری ها، شمس قنات آبادی ها و میراشرافی ها ز سر سخت ترین دشمنان رزم آرا بودند. از طریق "ویلز" ها، "دیشر" ها، "دکترگریتی" ها، "چارلس" "و "اس" ها (از دلایان معروف نفتی) و غیره، خبرهای دست اول، بطور مستقیم یا غیر مستقیم، در اختیار آنان گذاشته میشد. قبلاً گفتیم وقتی که مذاکرات رزم آرا با شرکت نفت، تازه آغاز شده بود، اسناد آن سرعتی باور نکردنی بدست دکتربقاائی رسید و در روزنامه شاهد (مورخ ۱۰ آذر ۲۹) علام کرد که مکاتبات محرمانه رزم آرا با شیرد (سفیر انگلیس) را انتشار خواهد داد، در اینحال هیچ جای تعجب ندارد که اسناد دودمارک موافقت نامه ۵۰-۵۰ در چهارم اسفند و مذاکرات نهائی رزم آرا، شیرد و نورنگرافت در دوازده اسفند، از طریق منابع جاسوسی امریکا با سرعت یاد، بدست دکتربقاائی ها (و نیز آیت الله کاشانی ها) رسیده باشد.

از روابط بسیار نزدیک دکتربقاائی و آیت الله کاشانی و از همکاری تنگاتنگ آنها بعد از ۳۰ تیر تا کودتای ۲۸ مرداد که بگذریم، دکتربقاائی از طریق شمس قنات آبادی (سایه آیت الله کاشانی) و آقای مصطفی کاشانی (پسر آیت الله) (۲۲)، او را در جنگ خود داشت. در شماره های پیشین از قول منابع مذهبی گفته ایم که پس از بازگشت آیت الله کاشانی از تبعید لبنان در ۲۹/۲/۳۰، پیام او برای تشکراز جمعیتی که در مقابل خانه اش اجتماع کرده بودند توسط دکتربقاائی خوانده شد و باز از قول منابع مذهبی نقل کرده ایم که سفارت امریکا به شاه فشار آورده بود که به تبعید آیت الله پاپان دهد و او را به کشور دعوت کنند.

در تمام نوشته های مربوط به ترور رزم آرا، در

این مورد تردیدی وجود ندارد که جلسه سری برای تصمیم گیری در ترور رزم آرا، آیت الله کاشانی، نواب صفوی حضور داشته اند، و در غالب آن نوشته ها، نام دکتربقاائی نیز دیده میشود. نواب صفوی نیز در جلسات دادگاه نظامی (بقول تیمارشا یا نفر وکیل مدافع او) به حضور دکتربقاائی در آن جلسه صحت گذاشته است. اضافه کنیم که خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا، مدت یکماه شبها در چاه خانه روزنامه "شاهد" (نه "باختر امروز"، برخلاف آنچه محمدمهدی عبدخدائی مودیان ادعا میکند) (۲۳) می خوابید و وظیفه محافظت از چاه خانه آنرا بر عهده داشت. نکته آخر این که، خلیل طهماسبی علاوه بر اینکه مرید وفادار (بمراتب بیشتر از نواب صفوی) مورد اعتماد آیت الله کاشانی بشمار میرفت، محافظ شخصی دکتربقاائی نیز بود. (۲۴)

ادامه دارد

توضیحات

(۱) در این مقاله لزومی نمی بینیم که به الکی خوشهای آنروزی و امروز مستقیماً "توجه کنیم زیرا گاهی جوابهای ارائه شده در مورد این "جرا"، گویا ترین پاسخ به خوارها لاطالات متداول در جمهوری اسلامی بشمار میرود.

(۲) اسناد دودمارک مندرج در کتابهای اشاره شده در زیر نویس (۳) رهائی ۶۹، در این بخش از مقاله نیز مورد استفاده ما قرار گرفته است که بدلیل اشاره شده در همانجا، جز در موارد ضروری، از ارجاع به آنها خودداری می کنیم. بدیهی است در خصوص منابع دیگر مورد استفاده در این مقاله، در متن یا در توضیحات به آنها اشاره خواهیم کرد.

(۳) رزم آرا در ۲۹/۴/۵۸ نخست وزیر شده و گردی در ۲۹/۴/۸۸ وارد تهران گردید.

(۴) متن این نامه برای اولین بار در کتاب "آبادی" نوشته نورمان کمپ، خبرنگار تایمز و نیوز کرا نیکل در سال ۱۹۵۳ انتشار یافت، ترجمه فارسی آن در کتاب "پنج سال نفت" بقلم مصطفی فاتح، صفحات ۴۰۷-۴۰۵ بجا بر رسیده است.

(۵) همین جا اضافه کنیم (و توضیح را بعداً "میدهم) کودتائی که چند روز بعد میبایست توسط رزم آرا انجام شود، به نفع شرکت نفت انگلیس و کاملاً "برضد کمپانی های نفتی امریکا بود.

(۶) البته ما به امیرالایسم امریکا، محمدرضا شاه، دکتربقاائی، آیت الله کاشانی، اسد الله علم و حتی به نواب صفوی نوهین نمی کنیم که ندانسته وارد میدان شدند! بیژن جزنی در کتاب "تاریخ سیال" (دفتر اول، ص ۹۱) می نویسد: "نواب سخا" مردی صادق و پرهیزکار نبود. به این گفته جزنی باید اضافه کنیم که نواب صفوی به تمام معنای شارلاتان بود و از این نظر، از سردمداران رژیم جمهوری اسلامی از خامنه ای ها، خلیلی ها، رفسنجانی ها، موسوی اردبیلی ها، بهشتی ها، و هر چه برود با لایو کمقدار بیائید پائین، چیزی کم نداشت. اما خلیل طهماسبی، لااقل در سالهای ۲۹-۳۰، یک حزب الهی صادق ولی نا آگاه بود. گمان میکنیم که پس از رهائی از زندان در مصاحبه خود با مجله تهران مصور (مورخ ۳۰ آبان ۳۱) راست میگفت که "در هیچ دسته و جمعیتی عضو نیستم و" با همه مسلمانان فداکار و وطن دوست همکاری "میکند، و ما ننشد بسیاری از جوانان و نوجوانان صادق و نا آگاه امروزی، خیال میکرد که "دراهدین و ملت"

و همزمان محرومان بسیج کردن، از انسانیت و عدالت اجتماعی، مفاهیم مشمئزکنندگی بدست دادن، از صداقت و ناآگاهی توده های فداکار به پلیدترین، باجواشمرده ترین و دلخراش ترین شکلی سو، استفاده کردن و بالاخره، مبارزات زحمت کشان علیه نظام پوسیده و عفن سرمایه داری را به انحراف کشاندن و به کوره راه های ناکجا آباد سوق دادن و با ماسک جدید سرمایه، جامعه ی طبقاتی و استثمار انسان از انسان را تداوم بخشیدن و حقانیت آنرا به کمک آیات آسمانی و روایات زمینی توجیه کردن ...

(۷) "تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران به رهبری دکتر محمد مصدق"، جلد اول، "نفت چرا و چگونه ملی شد؟"، احمدخلیل الله مقدم، ص ۸
(۸) شریادر خاطرات خود درباره آن ایام چنین می نویسد:

"من میدیدم که شاه شب و روز از وجود رزم آرا ناراحت است، از طرفی درباره دکتر مصدق نیز حرف های عجب می گفت. مثلاً به من گفت این دکتر مصدق که بعنوان ملی کردن نفت مملکت را دچار هرجا کرده و مردم را شورانده و خودش را انفرادی مملکت نموده خیال دارد رئیس جمهور شود. اگر ایران جمهوری بشود دیگر برای ما حاشی نیست و باید در گوشه ای از دنیا برویم یک مزرعه ایجاد کنیم" (مجله امدا ایران، ۴ تیر ۱۳۵۸ - نقل قولهایی که در این مقاله از خاطرات شریا خواهد آمد، از همین شماره "ا" میسر ایران است).

(۹) "تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی مردم ایران ... جلد اول، ص ۱۷۸ و ۱۳۹

(۱۰) روزنامه "مردم ایران"، شماره ۱۷ مورخ ۳۱/۱/۱

(۱۱) نقطه ها از اصل کتاب است.

(۱۲) چرا بماند؟ بماند برای کی؟
(۱۳) البته دست دکتر بقاشی و علم و احتمالاً آیت الله کاشانی را در سوق دادن مهره ها به جلونبایدنا دیده گرفت.

(۱۴) محله "رگبار امروز"، شماره ۴ مورخ ۵۸/۲/۲۱ - صاحب با تیمار دکتر شایانفر، وکیل مدافع نواب صفوی در دادگاه نظامی.

(۱۵) در این زمینه همچنین مراجعه کنید به کتاب "گذشته چراغ راه آینده است"، ص ۵۱۱

(۱۶) "تاریخ مبارزات ضدامپریالیستی ... جلد اول، ص ۱۳۹. در کتاب "گذشته چراغ راه آینده است" می آید که سیدضیاء الدین طباطبائی در آن لحظه در حضور شاه بود (حضور سیدضیاء، الدین در دربار در لحظه ترور رزم آرا، نکته های معنایی است. قبلاً در این سلسله مقالات گفته ایم و لازمست یادآوری کنیم در روز ترور رزم آرا و نیز در هفتم اردیبهشت ۳۰، روز پیشنههاد نخست وزیر دکتر مصدق از طرف مجلس، سیدضیاء الدین در دربار منتظر بود. و میدانیم که پس از ترور رزم آرا سیدضیاء الدین یکی از کاندیداهای نخست وزیر بود و با ذکر مقالات قبلی، از قول منابع مذهبی، اشاره کرده بودیم که آیت الله کاشانی از نخست وزیر سیدضیاء الدین طباطبائی، همکار رضاخان در کودتای ۱۲۹۹، حمایت میکرد)، و عبارت

مسلمان ایران فداکاری "میکند. همانطوریکه محمد مهدی عبدخدائی، مارب دکتر حسین فاطمی، در ۱۳۳۰ یک نوجوان صادق و ناآگاه بود، بقول خودش: "در آن موقع من خیلی جوان بودم و با نزده ساله بودم و هنوز موئی در صورتم انباشته نبود" (مجله پیام انقلاب، ارگان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، شماره ۲۲ مورخ ۲۹ آذر ۵۹).

در جای دیگر، در همان مجله همان شماره میگوید: "من به ملاقات شهید نواب صفوی در زندان رفتم ... (ا و ا) (مراخواست و پیشانی مرا بوسید و گفت: "بد تو ما موریتی داده خواهد شد که انجام بدهی." من اطلاعی نداشتم". "مرد شماره یک" در زندان است و "شهید سیدعبدالحسین واحدی، مرد شماره ۲ فدائیان اسلام" او را برای انجام ما موریت فرامیخواهد:

"یک روز من آنکه هوا هم سرد بود آقای شالچی نامی که از متحصنین بود دنبال من آمد (احتمالاً اکنون در خیابان لاله زار مغازه عینک فروشی دارد) و شهید واحدی در منزل پدر آنها که در میدان اعدام بود مخفی بود. او مرا به نزد شهید واحدی برد. در منزل پدر آقای شالچی، شهید واحدی بود. وقتی مراد دید پیشانی مرا بوسید. به من گفت: آیا آماده هستی بجانب شهادت قدم برداری؟ گفتم: بلی. گفت: می بینی که حکومت مصدق بحریم اسلام تحا و ز کرده و می بینی که احکام اسلام اجرا نمیشود ... و هر روز فحشا و منکرات گسترش بیشتری پیدا میکند ... می بینی بحریم نواب صفوی که فقط میگوید باید احکام اسلام اجرا شود، چگونه تحا و ز میکند. گفتم: بلی. گفت: باید بهیستر شهادت بروی، باید بمیری، اگر آماده مرگی بیا و بمیدان برو" (همانجا).

بدینگونه، از یک نوجوان ناآگاه ولی صادق، یک جنایتکار ساخته میشود که (در آن سطح) بی آنکه بداند، در خدمت امپریالیسم انگلیس، راه عمل میکنند (نواب صفوی وعده ای از بارانسی، از همان روزهای اول حکومت مصدق از آیت الله کاشانی کناره میگیرند و به مزدور امپریالیسم انگلیس و دربار با بقول روزنامه "داد" - مورخ ۳۰/۲/۳۰ - "به آیت الله بهیستنی متمایل" میشوند). و امروز، سی سال پس از آن ایام، همان نوجوان یا نزده ساله، دیگر نه صادق است و نه ناآگاه. مرد ۴۵ ساله ایست و میدانده میکند. "مورخ" و یکی از "تئوریسین" های فدائیان اسلام (بخش غالب و با نفوذ آن یعنی "وفاداران به شهید نواب صفوی") و پاسداران سرمایه است. در دروغ باقی، پشت هم اندازی، وارونه نویسی، دغلکاری و شارلاتانیسم از رهبران و نویسندگان و گویندگان جمهوری اسلامی هیچ دست کم ندارد. امروز او (به همراه دیگران) همان وظیفه ای را بر عهده دارد که سی سال قبل، عبدالحسین واحدی و نواب صفوی در مورد خود و انجام میدادند: احساسات مذهبی نوجوانان و جوانان صادق و ناآگاه را (که اکثراً "از طبقه محروم جامعه اند") به بازی گرفتن، از این عناصر، موجودات مسخ شده کلاسه ساختن و آنها را علیه منافع طبقاتی خود

برقرار باد اتحاد زحمتکشان ایران و عراق علیه جنگ و تجاوز

فدائیان اسلام

"کشتند و راحت شدیم" را از زبان علم شنیدو" این مطلب را سیدضیاء به کرات در مجالس مختلف اظهار داشت (ص ۵۱۱).

(۱۷) "روحانیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت"، "بکوشش گروهی از هواداران انقلاب اسلامی در اروپا" نشر روح، قم، ص ۶۵.

(۱۸) "مراجعة کنید به دو عکس جالب منتشره در مقالات "اسرار چهار ترور سیاسی" (هژیر، زنگنه، احمد دهقان و رزم آرا) در شماره های مورخ ۵/۱۲/۵۸ و ۵/۱۹/۵۸ مجله جوان.

(۱۹) "ایران"، "کوه آتشفشان"، حسین هیکل، انتشارات "عادیات"، قم، صندوق پستی ۱۳۵۸۰۲۰۹، ص ۹۵ (۲۰) "مراجعة کنید به" تقریرات دکتر مصدق در زندان "با دداشت شده توسط جلیل بزرگمهر، تنظیم شده بکوشش ایرج افشار"، سازمان کتاب، ص ۱۱۷.

(۲۱) "حائری زاده با افرادی که مشهور به مبرزوری سفارت آمریکا میباشند ((اشاره به دکتر بقا نشی)) و از همان قماش وکلای دوره دیکتاتوری و فرمایشی هستند فراکسیون تشکیل میدهد و شمس قنات آبادی با میرا شرافیه ها و دفاع از دربار، افتخار میکند ... (روزنامه "مردم ایران" مورخ ۲۴ اسفند ۳۱).

(۲۲) آقا مصطفی، پس از کودتای ۲۸ مرداد، بخاطر کار چاق کنی و با دوشی خود در روزهای قبل از کودتا و در جریان آن، و به پاس خدمت پدر، در دوره هیجدهم به نما بندگی مجلسی رسید. و همچنین به دریافت یک قطعه نشان "تاج" از "بدرتاجدار" نائل گردید (برای خبر و عکس آن، در حالیکه آقا مصطفی نشان "تاج" را به سینه دارد، مراجعه کنید به روزنامه آتش مورخ ۲۴ شهریور ۳۲).

(۲۳) ویژه نامه "سالگشت شهادت نواب صفوی رهبر گروه فدائیان اسلام"، کیهان ۲۷ دیماه ۵۹ (۲۴) "گذشته چراغ راه آینده است"، ص ۵۱۱.

شهادت پنج تن از هواداران مجاهدین خلق...

شهادت پنج تن از هواداران سازمان مجاهدین خلق توسط جماعتداران جمهوری اسلامی در شهرهای بندرعباس، قزوین، قائم شهر و رامسر، گوشه ای از تازه ترین نمونه های جنایات رژیم سرمایه داری حاکم است. رژیمی که از اولین روزهای حیات ننگینش و برای اعمال سلطه ی شوم خود، ماهیتا راهی جز سرکوب و حشیانه ی کارگران، زحمتکشان، خلقهای تحت ستم، زنان، دانشویان، دانش آموزان، انقلابیون کمونیست و دیگر نیروهای مترقی پیشروی ندارد. راهی که همانا جز راه آریا مهر و نظام سرمایه داری نیست.

کشتار مجاهدین: صنم قریشی، اصغراخوان قدس، اصغر فلاحتی قادیکالی، خیرالله اقبالسی نژاد و تیمور طالش شریفی توسط ایادی سرمایه اولین جنایت آنها نیست و آخرین آنها نیز نخواهد بود، بلکه تنها گوشه ای است از تلاشهای عبث حاکمیتی که سرنوشتی همچون سرنوشت محتوم آریا مهر و نظام سرمایه داری در پیش دارد.

یادشان گرامی باد

سرکوب کارگران...

در کمیته به هنگام بازگشت به سر کار، بسته شیوه ی ساواک، از او تعهد خواسته میشود ...

■ در بسیاری از کارخانه ها، اوضاع کم و بیش بدین منوال است، و هر جا کارگران قدمی عقب نهشته اند، سرمایه داران و دولت آنها چندین قدم به جلو بزداشته اند. تشکلهای واقعی کارگری را سرکوب کرده، و انجمنهای جاسوسی خود را ایجاد نموده اند تا بتوانند به تعقیب کارگران آگاه و مبارز بپردازند و کارخانه ها را یکبار دیگر، دقیقاً چون زمان شاه به جولانگاه خود مبدل سازند.

فهرست حمله به کارخانه ها، کشتار و زندانی کردن کارگران توسط پاسداران سرمایه، سیاهای بی انتهاست که تا سرنوشتی کامل سرمایه داری و تسخیر کامل قدرت توسط طبقه ی کارگر ادامه خواهد داشت.

اکنون باید وسیعترین مبارزات را برای آزادی کارگران زندانی و بازگرداندن کارگران اخراجی و زندانی بسر کار دامن بزنیم. این نیز با جهت دادن اعتراضات و تبلیغ وسیع حول خواسته های فوق در ایران ناسیونال، جنرال استیل، کفش ملی و غیره، و تلاش در طرح مساله در سایر کارخانه ها و جلب حمایت سایر کارگران زندانی رژیم سرمایه داری میسر است.

تصحیح و پیوزش...

تذکر برخی از رفقا در مورد تظاهرات صوفی سازمان که بمناسبت ۲۲ بهمن برگزار شد و در رهائی از آن بنام تظاهرات "هواداران سازمان" یاد شده است درست میباشد. لذا به این وسیله این اشتباه را تصحیح کرده و از این بابت از خوانندگان پیوزش می طلبیم.

پیش بسوی تدارك انقلاب سوسیالیستی

در حاشیه...

محاکمهی امیرانظام هم مانند محاکمهی سعادتی با احبات و کسب انتخاب شد. به تعویق افتادن این محاکمه احتمالاً میتواند برای مهیا کردن همهی زمینه های سر دوشدت بخشیدن به آن با محاکمهی امیران نظام باشد. تعطیل میزان و زمزمه ی فراخوانده شدن بسی صدر برای بازپرسی پیرامون قضایای دانشگاه، این فرض را تقویت میکند.

سوم: رای صادره اهمیت فراوان را از کشمکش حزب جمهوری اسلامی و نهضت آزادی دارد. روزنامه ی کیهان در یادداشتی بر محاکمهی امیران نظام (۹ فروردین ۶۰) هشدار داده که ما داا و اراترئه کنند زیرا در آن حالت باید پاسخ آن هائی را داد که "فریاد برداشته اند جاسوسان شرفی محاکمه میشوند و جاسوسان غربی آزاد". از نظر افکار عمومی، اگر اتهام توطئه برای انحلال مجلس خبرگان و "نوعی محاربه با ایدئولوژی اسلام و قرآن" با عضویت در سازمان مجاهدین برابر شود و اگر مسئولیت امیران نظام بعنوان عضو رسمی دولت نادیده گرفته شود، تازه او همان ده سالی را که به سعادت داده شده طلسم راست. اگر محکومیتی کوتاه تر نصیب امیران نظام شود، حرف آیت الله طالقانی بر دیوارها نوشته خواهد شد که "در این مملکت همیشه جاسوس روس می گیرند، یکبار ندیدیم جاسوس آمریکا بگیرند. اگر بای محکومیت های سنگین به میان بیاید امیران نظام در به میان کشیدن پای دیگران تا کجا میتوانند پیش بروند؟ او حکم نخست وزیری بازرگان را مکرر در دادگاه میخواند و در برابر اتهام تماس با آمریکائی ها از خود سلب مسئولیت میکند. در جای دیگر، با ذکر نام و نشان، تماسها و مذاکرات مکرر با مقامات آمریکائی را به یاد جناح دیگر میآورد. یک قدم آن سوتر، امام امت ایستاده است. از میان آنچه علیه امیران نظام ارائه شده، هیچ کاری نیست که بی دخالت و نظارت دیگران شده باشد و آیت الله خمینی بر همه چیز آگاه بوده است.



وکلای معممی که بخوانند در جریان محاکمهی امیران نظام، "دفاع از حقیقت جوئی و" آزادی زندانی سیاسی" را به جای دفاع از شخص او بگذارند خیلی زود متوجه میشوند که نه آنها میل زولا هستند، نه امیران نظام، در بغوس و نه دادگاه. عدل اسلامی دادگستری فرانسه است. تنها راه حقیقت جویانه، به محاکمه کشیدن کل رژیم است که برادران ایمانی معرکه گردان آن، در شب قیام بهمن در خانه های یکدیگر با جاسوسان اجنبی مذاکره میکنند و اندکی بعد میکوشند با صدای شکستن کاسه کوزه ها، اعتراض های اصلی را محو کنند. در چنین مبارزه ی مرگباری، هر وکیل مدافعی باید خطر یک خودکشی سیاسی را بپذیرد یا باشد.

سرکوب کارگران ادامه دارد

از اوایل اسفند ۵۹، کارگران در تعدادی از کارخانه ها، تحت سخت ترین شرایط اقتصادی، برای کسب ابتدایی ترین حقوق خود دست به اعتصابات گسترده زدند و در مواردی کل رژیم حاکم را به تکاپو واداشتند. حاکمان جمهوری اسلامی که از همه گیر شدن اعتراضات بشدت وحشت داشتند، برای جلوگیری از گسترش مبارزه و پیوند مبارزات گوناگون با یکدیگر دست به اقدامات مختلف زدند و از همان ابتدا ما هیئت ارتجاعی و تماماً ضد انقلابی خود را بنمایش گذاشتند. در ابتدا، اعتصاب شرکت واحد توسط پاسداران سرمایه و باندهای شبه نظامی - فاشیستی حزب الله مورد تهاجم جنایتکارانه قرار گرفت. در این هجوم ارتجاعی تعدادی از کارگران آگاه و حق طلب شرکت واحد دستگیر شدند که هنوز هم در زندانهای جمهوری اسلامی بسر میبرند.

کارگران کارخانه ی کفش ملی، که بخاطر بیرون کشیدن حقوق خود از حقوق سرمایه داری دست به اعتصاب زده بودند، در سومین روز تحن خود مورد حمله ی ششول بندان رژیم واقع شدند. در این حمله جنگی ما بهانه تعدادی از کارگران دستگیر و به زندان منتقل شدند. در این بین رژیم به بهانه ی ادغام کارخانه های مختلف کفش ملی در یکدیگر، قصد اخراج ۵۰۰ الی ۶۰۰ نفر را دارد، و باین منظور روزانه ۲ الی ۵ نفر را از کار برکنار میازد.

کارگران مبارز ایران ناسیونال نیز با اعتصاب چندین هزار نفری خود پشت رژیم را به لرزه درآوردند. پاسداران ارتجاع در حمله به این کارخانه ۱۱ نفر از کارگران را دستگیر کرده و زندانی نمودند.

کارگران جنرال استیل بخاطر آزادی ۵ تن از یاران خود دست به اعتصاب زدند.

در کارخانه ی ارج در پی مبارزات چند ماهه ی کارگران برای تشکیل شورای واقعی خود، عوامل حزب جمهوری اسلامی، به کمک پاسداران و رای سازی شورا را به تسخیر خود درآوردند و سپس با تشکیل انجمن جاسوسان اسلامی به تعقیب و شکار کارگران مبارز پرداختند.

کارگر مبارزی به "جرم" رابطه با گروه های سیاسی و تشکیل خانه ی تیمی در پارک لاله دستگیر شده است و اکنون در اسارت بسر میبرد. کارگر دیگری به جرم اخلاص در نظم تولید و رابطه با گروه های سیاسی اخراج شده است و اکنون در راهروهای وزارت (استشمار) کار سرگردان است. کارگر دیگری به جرم ضد انقلاب دستگیر میشود و پس از ۲۴ ساعت پذیرایی

بقیه در صفحه ۱۹

پیام روز کارگر: اتحاد، اتحاد علیه سرمایه دار

میکند که امیرانتظام مستقیماً "با آمریکا" تماس داشته و به آن ها گزارش میداده است. اما ما چرا یک داستان پلیسی عملیات مخفی نیویورک را میخوانیم؟ امیرانتظام در مسیر سیاست دولتی حرکت نمیکرد که سبب به آمریکا و سرکوبی نیروهای انقلابی را در نظر داشته است. خود او، در دفاعیاتش در دادگاه، حیرتش را از این که چرا و چگونه در این محاصره گرفتار شده بنیان نمیکند. اگر از بحث پریشان، حزبان حزب و کشمکش دوجناح شریک حکومت یا لانمی گرفت و تسمه ها محکم تر کشیده میشد، شاید امروز او - آنچنان که آرزو میکرد - سفیر ایران در واشینگتن میبود.

هنوز روشن نیست که شور و جوش امیرانتظام برای انحلال مجلس خبرگان نسبت به دیگر اعضای دولت موقت تا چه اندازه بوده است. اما دوندگی های او برای انحلال مجلس خبرگان با بدخشم حزب را از قاطعی شدن شلغم با میوه جات برانگیخته باشد. چند ماهی پیش از آن شایع شده بود که امیرانتظام یهودی است. در آغاز دومین جلسه محاکمه او، آیه ای از قرآن خوانده شد که یهودیان و منافقان ظاهرا ایمان آورده را محکوم میکند.

چهارمین جلسه محاکمه امیرانتظام ظاهراً ترجمه رسمی اسنادی که بخش عمده کیفرخواست بر پایه آن تنظیم شده معوق مانده است. پس از اعلام این خبر، آیت الله محمدی گیلانی، حاکم شرع دادگاه امیرانتظام، به دیدار آیت الله خمینی رفت. علت اصلی تعویق محاکمه هر چه باشد، دست کم سه مشکل عمده در سر راه است. اول: به راه انداختن محاکمه با کمک اسنادی که از جانب بدست آمده ممکن است عواقب ناگواری در پی داشته باشد. امیرانتظام این اسناد را جعلی خواند. اما در همان حال که فریاد حمایت از دانشجویان پیرو خط امام بر میخواست، تلویحاً "توضیح داد که منظم و آواز منافقان و فاسقانی که اسناد را ساخته اند، خود آمریکا" است و ادعا کرد که آنها این اسناد را عمداً "برای نابود کردن شخصیت های انقلابی و کل انقلاب ایران فراهم کرده و بجای گذاشته اند. استفاده از اسناد بدعنوان سند جرم، موقعیت کسان دیگری را هم به خطر می اندازد، زیرا هم نام های دیگری در اسناد مربوط به امیرانتظام آمده و هم این که درباره اشخاص دیگر اسناد مستقلاً هست. یکی از دلایل تعطیل موقت محاکمه، میتوانم مطالعه و غربال کردن اسنادی باشد که اصل آنها باید در دسترس اقرار گیرد و منتشر شود. از جانب دیگر، در تدارک برای انحلال مجلس خبرگان نیز امیرانتظام تنها نبود و به گفته ی بازرگان این فکر از خیلی وقت پیش بوده ۱۷۰۰۰ وزیر ریخته و کارگشته مثل صدر حاج سید جواد در جریان دخالت داشته اند.

دوم: ادامه ی این محاکمه باید با کمال شرایط سیاسی جامعه سازگار باشد. اگر قرار است دوجناح حکومت موقتاً "با هم کنار بیایند، میتوان امیرانتظام را تا اطلاع ثانوی در انتظار گذاشت و اگر قرار است حزب، حریفان را ضربه فنی کند باید مناسب ترین وقت پیش بینی شود. زمان آغاز

به استعاره رفت، اندکی پایین تر می رسم. بدنبال اسفند دوم سفارت آمریکا و پیدا شدن اسنادی درباره ی امیرانتظام، او به تهران فراخوانده شد و در ۲۷ آذر ماه ۵۸ به زندان افتاد.

بدنبال این بازداشت، نهضت آزادی ایران در اردیبهشت ماه ۵۸ با انتشار اطلاعیه ای به همین مناسبت، عضویت امیرانتظام در نهضت آزادی را محدود به چند ماه، آنهم پیش از سال ۱۳۴۲، اعلام کرد. اما این موضوع نه تنها دنبال نشد بلکه پس از آغاز محاکمه امیرانتظام در ۱۶ اسفند ۵۹ روزنامه میزان ارگان نهضت آزادی، بدفاع سرخشانهای از او پر داخت. در ضمن دفاعیات بازرگان (که گفت "تبادل اطلاعات" زیر نظر مستقیم شخصی اوجریان داشته) و خود امیرانتظام، روشن شد که امیرانتظام در سال ۱۳۴۲ از ایران رفت و تا آبان ماه ۵۷ که در پاریس به بازرگانان و جواربون آیت الله خمینی پیوست در آمریکا بود. آنگاه، همراه با بازرگان به ایران بازگشت و روز ۲۳ بهمن ۵۷ به دعوت بازرگان وارد دولت موقت شد.



امیرانتظام چرا به زندان افتاد و چرا به محاکمه کشیده شد؟ درباره ی خود او، با همه "افتخارهای"، چیزهای بسیار مانده که باید روشن شود. اما یک نکته قطعی است: او، پیش از هر چیز قربانی جدال دوجناح حکومت شده که این به کشمکش و روابط دوجناح بطور کلی و موقعیت او - بعنوان کم اعتبارترین، ضعیف ترین و بی هوادارترین عضو هیئت بازرگان - بر میگردد. اگر قرار بود کسی طرأفیان بازرگان گروگان گرفته شود، قرعه ی با این نام یکی از کوچکترها می افتاد.

با این همه، قضیه یخ پیدا کرده است. بازرگان و دیگران خود او، یزدی و چمران مستقیماً "در جریان" "تبادل اطلاعات" امیرانتظام و آمریکا - نبوده اند. و این دست کم، ضعیف است. بهتر است بگوئیم همه ی اعضای اسبق و بق شورای انقلاب و حکومت و تمام بزرگان قبیله - از رهبر به پائین - در جریان کارهای یکدیگر بوده اند. امیرانتظام در دادگاه میگوید:

"در سفر دومی که با اجازه ی آقای مهیندس بازرگان، نمایندگان آمریکا به سوئد آمده بودند درباره ی مبادله ی سفیر سوئد کردند و من همچون رسماً "ما مور مذاکره بودم" گفتم احتمالاً "یا من یا آقای بنی" اسدی (سفیر ایران در آمریکا) خواهیم بود. روش نیست که "سفر دوم" به رفعت آمده های خود او بر میگردد یا منظور مشافرت های آمریکائی ها است. در هر حال، ماء موریت رسمی برای مذاکره با نمایندگان دولت آمریکا به هیچ روی نمیتوانسته پنهان از چشم سلسله مراتب دوگانه ی حاکمان به کسی داده شود. از این بالاتر، امیرانتظام، با نتیجه گیری از حرف خودش، در استکهلم بساط بنگاه مشاوره با آمریکا را برپا کرده انداخته بود. سوئد بعنوان جانی آرام و بی هیا هو برای اینکار، تمام دلی و بی مطالعه انتخاب نشده بود. کل قضا و مدار کی که از سفارت آمریکا به دست آمده این فرض را تقویت

اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) روز جهانی کارگر گرامی باد

در حاشیه زویدادها

امیرانتظام ، "رابط" جمهوری اسلامی و امپریالیسم در دادگاه

با آنکه در مصاحبه های مطبوعاتی سخنگوی دولت سازمانهای سیاسی ، علی الاصول ، هدف اصلی تبلیغات و اتهامات بودند ، اما نباید نادیده گرفته های امیرانتظام همواره بی ربط بود . در واقع در مصاحبه های مطبوعاتی یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ۵۸ امیر انتظام ، نخستین بار به ماجرای سعادت اشاره میشود ، درحالیکه فقط سه روزی از بازداشت او میگذشت :

"اگر ایجاب کند شاید تا آخر همین هفته خبرهایی بدهم . این اطلاعات در مورد جاسوسی کشورهای خارجی در ایران است ... (آبندگان ۱۹ اردیبهشت ۵۸) .

از آنجا که امیرانتظام نه در آخر آن هفته و نه هفته های بعد از چنین اطلاعاتی حرفی نزد ، احتمال آگاهی مستقیم و دقیق او از جریان بازداشت سعادت به یقین نزدیکتر میشود و این زمانی است که سعادت به هنوز در خانه ای امن پشت سفارت آمریکاست و دولت موقت بعدها رسماً "ادعا کرد که تا مدت ها پس از بازداشت او از جریان خبر نداشته است .

بهر تقدیر ، سخن پراکنی امیرانتظام در تهران به درازا نکشید و یکی دو ماه پس از رسمیت یافتن دولت موقت ، به سفارت ایران در کشورهای اسکاتلند و منسوب شد ، اگر چه تا پیش از بازداشت او افتادش بیشتر از آنکه در اسکاتلند باشد در تهران بود . با این که در آن اوضاع احوال سفارتخانه ای برای زدن چه فعالیت مهمی داشت که با وجود داشتن سفیر در سفارتخانه های فعالتر ، امیرانتظام با شتاب و اصرار

در نخستین روزهای روی کار آمدن رژیم اسلامی ، شخصیتی که تا آن زمان حتی برای بسیاری از سازمانهای سیاسی ناشناخته بود بعنوان سخنگوی دولت موقت بر صفحه تلویزیون ظاهر شد . عباس امیر انتظام ، معاون بسیار خوش پوش و آراستنی نخست وزیر و سخنگوی دولت در پاسخ به شترسوالهایی که در مصاحبه های مطبوعاتی اش از او میشد "نمیدانم" حرفی برای زدن نداشت . از موضوع های ظاهر شده ساده ای تکنیکی مانند آمار درات و واردات گرفته تا مسائل سیاست خارجی ، امیرانتظام - آن چنان که از پاسخها پیش بر میآمد - از هیچکدام چپ چپ نمیدانست ، اما اگر بای سازمانهای چپ یا تحکیم روابط با آمریکا در میان بود ، ناگهان هیجان زده میشد . در مصاحبه مطبوعاتی پنجشنبه ۳۱ خرداد ماه ۵۸ او اظهار امیدواری کرد که :

"آنچه فعلاً بر روابط ایران و آمریکا تاثیر گذاشته از بین برود و روابط دو کشور بحالت عادی باز گردد" (آبندگان شنبه ۲ تیر ۵۸) .

ممنون اظهار امیدواری صریح برای "از بین رفتن عوامل نامطلوب و عادی شدن روابط با آمریکا" . اما در مصاحبه های او شنیده میشود ، در برابر اعتراض و تمسخرهای فراوان به حضور سکوک ، اطلاعات بسیار محدود و بیانات شایسته ای در مورد این شخص در باره ی سازمانهای سیاسی سرنی بیرون از دستگاه حکایت ، مهندس بازرگان را ، همراه با صباغیان و یردی ، بعنوان "پاکترین آدمیانی که پیدا کرده است یاد کرد .

با یاد از آنجا که شرکاء هنوز به اندازه ی کافی مدافع سده بودند ، در آن زمان هیچیک از مبارزان "سربالست" که امروزه و رابه محاکمه کشیده اند ، از ادعای اعتراضی به عوامل نامطلوب و اوضاع عادی مورد نظر سخنگوی دولت موقت نکرد . امیرانتظام در دفاعاتش میگوید :

"ساعت ۸ بعد از ظهر جمعه به بهمن ۵۷ بود که آقای مهندس بازرگان به اتفاق آیت الله موسوی اردبیلی برای مذاکره با سالیوان سفیر کمبری آمریکا و استمیل در منزل آقای دکتر فریدون سحابی جلسه داشتند . پس از خروج آقای سالیوان و استمیل به اتاقی که آقای بازرگان و موسوی اردبیلی بودند رفتیم و گزارش کار خود را دادیم"

در جلسه ای پیش از این (که امیرانتظام تاریخ آنرا ذکر نکرده ، اما پیداست که با پیدایش از ۲۲ بهمن باشد) پیام استمیل ، ما مورسفات آمریکا رابه اعضای شورای انقلاب می دهد و آقای اردبیلی برای اوتلفن میآورد تا جواب آنرا به استمیل برساند .

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی